تیغ بر تیغ آنچنان ٭ کز تو نماند اثری در جهان ٭ و با وجود عدم سماع و استماع اخبار
و فقدان قوت بصر و ابصار هر چند غازیان نامدار ظفر کردار آثار اطوار شهید ابرار
دکر آر غر فرا منظور نظر ایشان ساخته مبارزان شیر شکار بزبان شمشیر گهربار
صدای آیات آبدار بگوش ایشان انداخته اند هنوز در ورطهٔ کفر و جهالت سرگردان
و در ظلمت شرک و ضلالت حیران مانده زبان شکسته بیان را باظهار جرأت و جلادت
میگشایند و با سستی قدم طریق لاف و راه گزاف میپیمایند ان الذین کفروا
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم
و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم ٭ ای کرم حوصلهٔ
نابکار ٭ از من و از دولت من شرم دار ٭ تو کری و هست ترا جنب کور ٭ کور و کر را چه بود دست زور ٭
چون قدرت سست بود در مصاف ٭ نیست ترا کار بغیر از گزاف ٭ چون نتوانی که روی بر زمین ٭
برسر کردن چه نهی پای کین ٭ دعوی سلطان و خانیت چیست ٭ داعیهٔ ملک ستانیت چیست ٭
در صف هیجا چه قدم مینهی ٭ در صف شیران چه کم از روبهی ٭ نوبت جنگست چه مردان مرد ٭
تیغ چه شد سرخ مکن چهره زرد ٭ مرد صفت ترکش برون کن بتیر ٭ همچو زنان عذر میاور گر

یلد فقیهش نه از بهر جنگ ٭ که زنو کس نشنود این عذر لنگ ٭ و حرفی چند که بکلک
تعلید در سلک تقید کشیده بودند که ما بر ملت آبا و اجداد خودیم پوشیده نماند
که اگر جمعی از آبا و اجداد کسی متدین بر مذهب باطل بوده صفحهٔ خاطر را باعتقادات
لاطایل آلوده باشند بدان استدلال و استناد نباید نمود و از مضمون بلاغت
مشحون که در قرآن مجید کلام سدید واقع است غافل و ذاهل نباید بود بیت دیت
تعلید بر افراختی ٭ خانهٔ تحقیق بر انداختی ٭ بشنو و بسیار مقلد مباش ٭ تابع
اجداد بیین جد مباش ٭ هست مقلد چو تعوید تو ٭ لعنت حق بر تو و تقلید تو ٭ و کلماتی
که قلم پریشان رقمش ابراز نموده بود که ما تابع خلفاء راشدینیم و طریق ایشان
طریق حضرت رسول صلعم است بر رای کج نمایش محجوب نماند که از خلفای راشدین
اگر حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب عم مراد است
طریق ایشان بلا شک از ارتیاب طریق و صواب است و ما بتوفیق الهی موفق شده
بهمیشه این طریقهٔ مرضیه را سلوک میداریم و نیز امین عقلیهٔ قطعیه و دلایل نقلیه
شرعیه کافهٔ انام از خواص و عوام را از تیه کفر و عصیان بوادی اعلای اسلام میرسانیم

و این شیمهٔ ذمیمه آن کافران غدار و آن مشرکان نابکار بالکلیه مباین
و مخالف طریقهٔ مرضیهٔ ایشان است و اگر مقصود ابوبکر و عمر و عثمان است طریقهٔ
ایشان نه طریق حسنهٔ حضرت رسالت پناه است چه در تواریخ و سیر مسطور و نزد جمهور اهل
اسلام مشهور است که عمر بر سر منبر گفت ثلاث کن فی عهد رسول الله او انا احرم
هن علیکم و اعاقب علیهن متعة النساء متعة الحج و حی علی خیر العمل
و امثال و نظایر این بسیار است و بی شمار و تو از غایت نفاقی که با اهل ایمان داری
درین شیمهٔ قبیحه نیز ثابت قدم و راسخ نیستی ع در کفر هم صادق نهٔ زنار را سوا مکن
عبارتی که بجانهٔ شکسته برهم بسته بود که لشکر ما بر غازیان شما مستولی شده بود بر عالم
و عالمیان مستور و محجوب نیست که چون انوار صدق و ولا و محبت و تولا نسبت بدودمان
رسالت و خاندان ولایت از ناصیهٔ دولت روزافزون ما پیدا او از وجههٔ طالع همایون
ما ظاهر و هویداست مطلوب رای عالم آرای و مرغوب خاطر جهانگشای از توسیع دایرهٔ
معدلت و تضییع عرصهٔ مملکت اتقای متابعین مذهب زهرا و افنای مخالفین
ملت غراست لاجرم بحکم من کان الله کان الله له سپاه ظفر پناه ما را در هیچ
له ل

معرکه با فتح علم که علم فتح است رقم ضم نگردیده و در عرصهٔ هیچ مصاف نسیم
ادبار و غبار انکسار بطرهٔ پرچم و دامان علم اعوان و انصار ظفر آثار ما نوزیده
و نرسیده **بیت** هر دو جوانیم من و بخت من * با دو جوان پنجه بهم بر مزن * کاتش
تیغم چو بریزد شرار * خانهٔ عمر تو بسوزد چو خار * پس اگر از استیلا این اراده
کرده اند که آن طایفهٔ طاغیه نیم جانی بصد مشقت و محنت از ضرب شمشیر غازیان
ظفرمدار و دلاوران خنجرگذار از مهلکهٔ معرکه بیرون برده با سیاهی روزگار
و بخت نگونسار روی فرار بصوب ادبار آورده اند اگرچه این معنی ایشان را سبب
مفاخرت و مباهات است اما بدین منبسط و مبتهج نباشند که این نوبت نیز توفیق
حضرت عزت جل و علا معاون و معین و توجه ارواح سید انبیا و سایر اولیا و
ائمهٔ هدی مقارن و قرین لشکر سپاه ظفرپناه ما گشته بجاه حمله عرصت گردون
و کاه شمار از عدد ثوابت و سیاره افزون شده **بیت** خاک بجنبد چو بجنبیم زجای *
چرخ بخیزد چو بخرم زپای * گر سپهم پا برکاب آورد * ریگ بیابان بحساب آورد *
بشرار تیغ آتشبار قطرات آب حیات آن گروه برگشته روزگار که دماغ
پندارشان از باد غرور آشفته و بخت گرانِ خوابشان بر بستر جهل خفته بر خاک
هلاک خواهد افشانید و نقاب فنا بر چهرهٔ ایشان خواهد پوشانید **بیت** سپاه و تیغ من
اندر روز هیجا * اگر کوه است بردارم از جا * در آن ساعت که با دشمن ستیزم * اگر
چرخ است خونش را بریزم * و اگر از استیلا معنی ظاهر مراد است آن مضمون بر صغار و
کبار امصار و اقطار کالشمس فی نصف النهار ظاهر و هویداست که در حین مقابله
ایشان را تاب معاتله و مجادله و طاقت مقاومه و مصادره نبوده بجمله حسام خون
آشام غازیان ظفرفرجام و مبارزان نصرت انجام روی عزیمت بصوب
هزیمت نهاده تا باقصای ترکستان نایستاده بودند و چون مطمح نظر لشکر
اسلام دران جهاد اعظم و غزای اکبر دفع و رفع اهل بدعت و ضلال نه
کسب حصول اسباب و اموال بس اگر شیرافگنان بیشهٔ هیجا و صف شکنان نبرد
آزما بواسطهٔ علو همت بعضی از اموال را با آن سگان غدار و سگان ادبار گذاشته
باشند دور نیست * همتش این جیفه را پیش کلاب انداخته * و اگر غرض از غرض
مال است که غازیان و دلاوران لشکر اسلام از آن اندیشناک شوند.

اینعنی لیس ورونزد عقل بهو رجبه مشهورست شعر بدار از خود از لشکرت
بخت چو بنشاند بخاکسترت ٭ عالم اگر نور بگیرد و فروغ ٭ بینش سلیمان چه نماید بگو ٭
جیست ترا این علم افراختن ٭ هست چه کارت سر انداختن ٭ عمر بهدرج بسر کرده ٭
تا تو نبی آخر چه هنر کرده ٭ داغ نه جبهه خانان منم ٭ پادشه ملک سلیمان منم ٭
نوبت شاهی چو برآرد خروش ٭ رستم دستان رودش دل ز هوش ٭ از ره کین
چون سپهم دم زنند ٭ آتش آشوب بعالم زنند ٭ حمله گر آرند بروز مصاف ٭ پای
زجا میرودش کوه قاف ٭ گر بگذارند که یکسو زنند ٭ کوه چو خذ را ز زمین برکنند ٭
انشاالله عنقریب که آن سگ روباه باز حیله ساز بضرب خنجر جانگداز بقعر جهنم
خواهد شتافت و جزای اعمال خود را باقبح وجوه خواهد یافت و آن مضمون
کج و معنی معبوج که انگشت نمای قلم بریده رقم شده بود که فرار بجانب مرو
متابعت حضرت رسول صلعم بوده باآنکه قبل این فقره از کمال کفر و زندقه نسبت
سفال ظلمت آثار بکواکب کثیر الانوار و خزف مردار بکر خود را بلولوی شاهوار
سید ابرار و سید اخیار صلعم نموده هنوز از آن جسارت جسارتش دامن گیر زنده

هجرت را تعبیر بگریختن و گریختن را تعبیر بهجرت میکنند و باقوال شاعر جامی
که هدف تیر بدنامیست ستند میشوند بیت بود از تو بنزد ارای بی ادب ٭ رسول
نبی شاه یثرب لقب ٭ چو تو کافری مشرکی مدبری ٭ نه اندر عجم هست و نی در عرب ٭
و آنچه درباب تعمیر مساجد و معابد بخامه ملال املا شده بود معلوم است که این امر کاهی
مفید و نافع است که در آن مساجد و معابد عبادت بقانون ملت نبوی صلعم و فتوای عمد
مذهب مرتضوی ع نمایند نه برآرای باطله و غوای فاسده شیاطین و ملاعین جاهل
تعمیر مساجد و ترتیب معابد از اموال خیانت که مایه آن کم مایه است موجب الم
و عذابست نه منشر نفع و ثواب و حضرت امیرالمومنین ع بمعاویه علیه اللعنه والهاویه
نوشته بیت این طور که من دیدمت ای کافر بدکیش ٭ مسجد تو چه دانی و خدا را چه شناسی ٭
و عبارت پریشان و کلمات هذیان که خامه زبان بریده آن بر صفحه صحیفه
سخیفه ارباب انساب ابراز نموده بود مفهوم شد کوشیده نماناد که درباب انساب

سادات عالیدرجات کتب مبسوطه منه وحاشیه غیر معدوده نوشته شده
ودر بلاد اهل اسلام منتشر ومشهور است واین نسب نسبی است که ظاهر
شایع ومشخص است وچون دیگر انساب نیست مثل ایشان از اراک اگر
هرگز کسی کتابی دران باب ندیده وحقیقت نسبشان معلوم نکرده
بلکه حقیقت نسب بعضی از جهۀ احوال ایشان معلوم ومفهوم است اینکه
از اظهار بعض حضرت امیرالمؤمنین علی ع انتشار حقیقت نسب خود است
هرگز نیست مهر آل علی ع دربحث حاجت درازی نیست نیست در دستش
آستین پدر دامن مادرش نمازی نیست محبت آنحضرت بصفای طینت
وپاکی جبلت ممکن نیست واگر عیاذا بالله دامن کسی بغباری آلوده گردیده
چاشنی آن محبت بمذاقش نرسیده بیت محبت شه مردان مجو ز بیدری
که دست غیر گرفتست پای مادر او وجواب ادای مؤدی خطابش که منهی از
نهی سجده بود آنست که سجده گاهی که بنیت عبادت است بندگانرا حرام
ومخصوص حضرت واجب الوجود عز شانه است اما سجدۀ تعظیم خلایق را

جایز است چه برادران یوسف پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام سجدۀ او کردند چنانکه
در کلام ملک علام واقع است بلکه جمهور ملائکه مقدسه بسجدۀ آدم ع مامور شده اند
وشیطان لعین که از سجده ابا نموده وسر اطاعت وانقیاد بسجده مسعود ومستحق
طعن ولعن ابدی گردیده پس این سجده را بران سجده قیاس نباید کرد ومفهوم شد
که از صریر قلم بطلان رقمش مسموع شده بود که حضرت مرتضی علی ع در خلف ابوبکر
وعمر وعثمان نماز گذارده وبا ایشان بیعت کرده مخفی نماند که بر جمیع خلایق و
کافۀ برایا واضح ولایح وبر همه محقق ومبین است ودر کتب اهل البیت
از موافق ومخالف مسطور ومذکور است که حضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین وقاتل
الکافرین والمنافقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ع از مبداء فطرت
تا وقت رحلت دامان عصمت وجهۀ خلافت را بغبار عصیان وخطا
بلکه بترک اولی نیالوده وبحضرت رسالت پناه ص از جمیع مؤمنان ومسلمانان

وخویشان بلکه از سایر اقربا اقرب بوده و با فضای مقاصد و اعلای
مطالب مراتب از علیه جلیه نبویه رسیده و در مناقب و مدایح آنحضرت
آیات بسیار و احادیث بیشمار نازل و وارد است و قامت اقامتش بخلعت
انما و هل اتی مخلع و ملبس و خلوه عالی نهمتش بطراز اعزاز انا مدینة
العلم و علی بابها مطرز و معزز است و حضرت رسالت پناهی صلعم در روز
غدیر خم بعد از مراجعت از حج الوداع باصحاب فرموده اند الست اولی بکم من
انفسکم قالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من
خذله و بآنحضرت فرموده اند که انت منی بمنزلة هرون من
موسی و همچنان زبان مبارکش باین کلمه فصیح صحیح ناطق گردیده
انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی
آنحضرت را معجزات ظاهره و کرامات باهره مثل رد شمس و مخاطبه ثعبان
و محاربه جنیان و دفع صخره عظیمه از قسیب و قلع باب خیبر بسیار

و بیشمار است بیت آنکه بلا شبهه وصی نبیست ** شیر خدا شاه ولایت علیست
اوست نهال چمن لا فتی ** اوست منافق کش خیبر کشا ** اوست که از ضرب
دم ذو الفقار ** از همه کفار بر آرد دمار ** اوست بحق راهنمای همه ** بر کرم
اوست رجای همه ** وانکه بوبکر مؤید شده ** مستحق لعنت بحد شده ** وانکه نداند
زنبی مصطفی ** هادی بر حق علی مرتضی ** لعنت حق باد بران بی‌هنر ** کافر حربی بود از ان
بدگهر ** و ابوبکر و عمر و عثمان با آنکه قبل از اظهار اسلام ظاهرا و باطنا نفاق و کذب
نمایند غریق دریای ضلالت بوده هرگز تلقی بکلمه طیبه ننموده اند و از ایشان
قبایح و ذمایم بسیار که اسناد آن بهیچیک از خلایق لایق نیست سانح و ظاهر شده اولا
ابوبکر زندیق مخالفت کتاب خدای کرده منع فاطمه زهرا صلوات الله علیها از فدک
که ملک طلق و حق صدق آنحضرت بود نمود چندان آزار خاطر مبارک آنحضرت کرده
وصیت کرده که ابوبکر بر نعش پاکش نماز نگذارد و در شب او را دفن نمودند و بر زبان
خطابیان ابوبکر جاری شده که اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم و عمر نیز
با وجود موقعیت او با مردود گفته بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن
عاد الی مثلها فاقتلوه

وقبایح و ذمایم عمر از حد و حصر افزون و بیرون است چنانچه منع خمس با اهل البیت نمود
و در وقت منازعه حضرت زهرا ع با ابوبکر کتابی که در باب فدک مکتوب شده بود
پاره ساخت و مکرر اظهار جهل و قصور نموده اعتراف نمود چنانکه گفت لولا علی لهلک عمر
و قباحات عثمان نیز بیحد و عد است و از انجمله آنکه مصحف را سوخته و ابن مسعود را
که از صحابه است بضرب چوب هلاک ساخته و عمار ابن یاسر را چندان زده که
فتق کرده و اباذر غفاری را بعد از ایذا و اهانت بلیغ حکم بقتل کرده و چندان
فسق و کذب از عثمان ظاهر شده که املا و انشای آن ممکن نیست کدام متنفس
تجویز کند که جماعتی با این قباحت را نظر و آنی محلی با آن صفات تابع
علم او را رسید او نشستن بر طارم اعلی علم هر کس بیش از وی کند صحیح بود کاذب پس
معلوم شد که آنچه درین باب بقلم خطا رقم در آورده بودند محض تهمت و افترا و عین
بهتان و خطا است و هر که مسلمانست در لعن ابوبکر و عمر و عثمان و تابعان
آن ملاعین شیاطین تامل و تعلل چه در وقتی که حضرت رسالت پناه ص از دار
فنا بفردوس اعلی و جنة الماوی انتقال میفرمودند جهة تاکید دوات قلم طلبیدند که
همچنانکه مکرر بر زبان معجز بیان امر خلافت و امامت تصریح و تفویض بحضرت امیر کرم

و امام الورى و العجم اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ع فرموده بودند بزبان قلم
گوهر نشان در آورند آن ملاعین تنطق و تکلم بحرفی کردند که املای آن نیکه
اصفیای آن ترک ادبست و آتش در خانه فاطمه زهرا صلوات الله علیها انداختند
در وقتی که بسیاری از بنی هاشم در آنجا حاضر بودند و نزد جمهور مشهور است و حضرت رسول ص
در رضای آنحضرت بمبالغه تمام فرموده اند که الفاطمة بضعة منی فمن اذاها
فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و قال الله تبارک و تعالی ان
الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اگر کسی را
درباب لعن آن ملاعین تامل باشد در آنصوب ناصواب مر آنکس از خدا نترس
معاند مکابر که در میان آن طایفه طاغیه بفساد اعتقاد و در افزند بکفر و عدوان بشهره
اقدام باشد او را بقتل رسید که علمای و فضلای ایام و ناصران شریعت سید انام
علیه الصلوات و السلام از ممالک اسلام بوجوه مختلف خاطر نشان نمایند شاید
که بعد ازان طریق کفر و عدوان و راه بغض و طغیان ترک کنند و در زمره اهل
ایمان و اسلام در آیند و الا بسر این قاطعه شمشیر عالمگیر خاطر نشان ایشان
خواهد بود و بصیقل تیغ بیدریغ زنگ شرک از صفحه ضمیر نشان خواهد زدود و عنوه

ببرق شمشیر آبدار صاعقه کردار خرمن جسم و احباس آن گروه برگشته روزگار
را خواهد سوخت که تا یوم الموعود بر صفحه روزگار اثری ازان ملاعین مردود ظاهر
نخواهد بود بیت عداوتی که ترا با علیست ای مدبر ✿ بحشر خلق ترا خوار و زار خواهد کرد
زبغض حیدر کرار در دولت مرضیست ✿ که دفع آن غضب کرد کار خواهد کرد والسلام

سواد کتابت عبد المؤمن خان اوزبک که بنواب شاه عباس الحسینی الصفوی نوشته

ایالت پناه سلطنت دستگاه عباس میرزاغه اوکیم قدیم آبا مدین بیری پادشاه
لارنینگ مداری ایکی ایش بولور بیری صلح و بیری اروشش ایمدی بیز دولت و
اقبال بیلان نیشابور اوستیغا کیلیب توروز بردسین تیغ بسطام حدیغه کیلیب تورسین
اگر اروشش اوستیغه کیلور بولسانگ اصلا مانع یوقتور و اگر صلح اوستیغه هم
کیلور بولسانگ سین عراق پادشاه بولسانگ بیز خراسان پادشاهی توردور بر
بجوک کیم موندین بورون سلطان حسین برلان اوزون حسن قرار بریب
ایرمیش لار اول شول دستورنی منظور قیلوب اول خیالنی قیلسانگ مسلمان
لارنینگ فایده سی اوچون ایراق بولغای و تیغ پادشا لیغی کیمنی بر
جماعت مینگ ارته سندین قلیب بولماس که راک ارکراک کوب
سرکیمکا سکری تعالی برور بولسا ملک انینگ توردور والسلام

دعا و سلام جواب که شاه عباس بعبد المؤمن خان اوزبک نوشته

نامهٔ شریف عالیجناب سلطنت و شوکت پناه جلالت و عظمت دستگاه نقاوه دودمان سلاطین
خلاصهٔ خاندان خواقین منوّرا للسلطنه والشوکة والجلالة والعظمة والعز والامتنان عبد المؤمن
سلطان که بعضی ازان مشعر بر صلح و صلاح و برخی مبنی بر جنگ و جدال بود در اسعد زمان بمطالعه
آن سرور گردید لیکن در باب نزول اجلال و توقف رایات عظمت و اقبال نواب همایون ما در
جمن بسطام و تشریف ایشان در بلدهٔ نیشابور اشاره فرموده بودند پوشیده نماند که اردوی
کیهان پوی ما در ییلاق علی بلاغی نزول داشت و متوجه قرار مهمات مازندران و الکای
بودیم که مژدهٔ تشریف ایشان بتوابا طبق و لشکر فرستادن بر سر جماعت کرایلی
که از جملهٔ منسوبان این دودمان خلافت نشان بند رسید بجهة استماع این خبر از ییلاق
مذکور رامضرب سرادقات شوکت و اجلال گردانیدیم و اراده آن بود که ازانجا متوجه
گشته در قراباجیق با ایشان ملاقات فرمائیم و درین اثنا خبر رسید که ازانجا معاودت

فرموده بحوالی مشهد مقدس تشریف برده اند و متعاقب ایلچی ایشان رسید و یک جلد
مصحف که برسم یادبود فرستاده بودند رسانید چند روز جهت قرار مهمات استراباد
در چمن مذکور توقف نمودیم و میخواستیم که ایلچی ایشان را زود روانه فرمائیم که بسمع اشرف
رسید که ایشان باز از حوالی مشهد مقدس معاودت فرموده بمجرد استماع آن
باستعجال تمام متوجه شدیم که مبادا چون خبر توجه رایات نصرت آیات بایشان
رسد معاودت ننمایند و تلاقی فریقین دست ندهد که فرستاده و نامه
ایشان روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده الحرام سنه الف در جام رسید و شرحی
که درباب صلح و جنگ نوشته اند اولا آنچه درباب صلح قلمی فرموده اند که بقاعده
که فیمابین پادشاهان مرحوم سلطان حسین میرزا و اوزون حسن مقرر بوده معمول شود
بر ضمیر شریف مخفی نماند که سلطان حسین میرزا که از سلاطین جغتای است
بشما نسبتی هست و اوزون حسن را که از پادشاهان ترکمان است بنواب همایون ما
نسبتی نیست اگر فیمابین صلح قرار می یابد بدستوری که میانه نواب جنت مکان
علیین آشیان شاه بابا ام انار الله برهانه و پادشاهان مرحوم کستن قرا سلطان
و بیر محمد خان که از اقوام نزدیک آن زبده دودمان سلاطین اند قرار یافته بود

خراسان داخل ممالک محروسه شاهی و ماوراءالنهر بدیشان متعلق بوده باشد و هر یک
بر سنت سنیه آبا و اجداد کرام خود عمل نموده رفع نزاع و کلفت فرمائیم و بواسطه رفاه
حال مسلمین در مقام نزاع و عناد نبوده متوجه باشیم اولی و انسب خواهد بود و اگر
بدین نوع صلح راضی نبوده باشند بطریقی که میانه جد اعلی و نواب همایون و پادشاه
مرحوم شاهی بیک خان و نواب جنت مکان علیین آشیان شاه بابا ام
انار الله برهانه و خان مغفور عبید خان جنگ واقع شده و تلاقی فریقین دست
داده بموجب حدیث حضرت نبوی علیه التحیه والسلام که الشیء لا یثنی الا وقد
یثلث فیمابین نواب همایون ما و آن جلالت و شوکت پناه نیز روی خواهد نمود
چون در کتابت شریف قید شده که بعدد و کومک و حمایت دیگری مهمات سلطنت
قرار نمی یابد و لشکر بسیار و کم را دخلی در ثبات دولت و فتح و نصرت نیست توفیق
از حضرت بیچون و خالق کن فیکون است الحمد لله و المنه که از اول طلوع آفتاب دولت
بی زوال این دودمان خلافت مکان تا ایامی که زمام سلطنت این خاندان
بکف اختیار نواب همایون ما درآمده هرگز در هیچ جنگ از امور سلاطین و خواقین
روی زمین بتوفیق رب العالمین محتاج نبوده ایم و در جمیع مواد بنیاد شاه

علی الاطلاق و مالک الملک باستحقاق برده امداد از روح مقدس حضرت خاتم الانبیاء
والمرسلین صلوات الله علیه و ارواح مطهرات حضرات ائمه اثنی عشر سلام الله الملک
الاکبر جسته بر حسب اراده بمدعا و مقصد خود رسیده ایم و این معنی نیز شاید که بر
ایشان ظاهر شده باشد که همیشه از سلاطین و خواقین معدلت آیین جمعی که بجهة
حوادث روزگار از تخت سلطنت بر خاک مذلت افتاده اند و بدین دودمان
ولایت نشان ملتجی گشته بمدد و همراهی منسوبان این درگاه چگونه باوج مدارج سلطنت
و جلال رسیده اند حالا نیز بموجب آیه کریمه و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل
بر خالق جزو و کل فرموده ایم و میانه ما و ایشان بعد مسافت بقرب مبدل شده
از ایشان لایق آنست که باز معاودت نموده در هر محل صلاح دانند قرار دهند
که تلاقی فریقین واقع شود تا بهر نوع که اراده و خواست حضرت حق سبحانه و تعالی بوده
بموجب آیه کریمه و ما النصر الا من عند الله بعمل آید و چون منازعه سلطنت
و جهانداری فیمابین نواب همایون ما و آن نقاوه دودمان سلاطین است و لشکر
و عسکر جانبین گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند اولی آنست که در
روز جنگ که صفها راست شود نواب همایون ما از صف لشکر خود و آن جلالت دستگاه

از میان لشکر خود بمعرکه آمده با یکدیگر دو نبرد طریقه فرمائیم تا خدای تبارک و تعالی
بهر کس داده باشد غالب گرداند الغا و لشکر جانبین در کل از آنکس تبعه نمایند
و چندین هزار نفس از بندگان خدا و مسلمانان در میانه ضایع نشوند و وبال
خون ایشان در گردن ما و شما نباشد بیت بیا تا نبرد دلیران کنیم، در این رزمگه جنگ
شیران کنیم، ببینیم کز ما بلندی کراست، در این کار فیروزمندی کراست، هذا
ما عهدنا الیک و العهده فی الدین علیک

جواب عبد المؤمن خان

بنواب شاه عباس الحسینی نوشته

با آل علی هر که در افتاد ور افتاد، همیشه نسیم نصرت و ظفر از مهب لطف و تائید خالق
داور بر شقه لوای جهانگشای پادشاه فریدون فر شهریار سکندر در ماهی ماثر،
کسری و قیصر صاحب سریر وافسر، دارای جمشید اثر، نوشیروان خورشید منظر،
طراز کسوت فرمان روائی، نگین خاتم کشور گشائی، آفتاب تابان فلک جلالت،
ماه درخشان سپهر خلافت، جهانبخش عالم آرای، خصم بند قلعه گشای، تخته
طالع همایون بخت، فرازنده تاج و تخت، پادشاه اعظم زبده سلاطین عرب و عجم،
بیت

قضا توان قدر قدرت ستاره حشم زمین وقار زمان سرعت فلک تمکین
ناصب رایات الفتح والظفر والتمکین علی مسند العدل والاحسان لازالت
رایات دولته مرفوعة الی قبة السماء وآیات شوکته مکتوبة علی صفحات
الواح افلاک در اهتزاز باد بعده مکشوف رای عالم آرای میگرداند که کتابتی که
درینولا نوشته بودند رسید و مضامین آن معلوم گردید بر خاطر عاطر مخفی
نماند که مراجعت عساکر منصوره ما بجانب جام بنابر مصلحت واقع شد و در
کتابت خود آن برادر چنین نوشته اند که بمضمون این حدیث انهزمته نیز
فتح از جانب ما خواهد بود بمضمون حدیث درست است اکنون مناسب دولت
آن برادر این است که در مشهد مقدس و آن نواحی بسیار توقف نکنند چرا که
پدر کلان آن برادر در جام فتح میسر شده است و مزار شیخ جام و شاه قاسم
انوار و بعضی اعزه که درین دیار آسوده اند میتوان زیارت کرد و این سخنان را
محض صولت خود ننهند که درینجا اصلا غرضی نیست و خصومتی نخواهد بود معلوم
خاطر شریف بوده باشد که از عشایر و اقارب آنجانب این داعی یکجان آمده است
شاید این مضامین در بعضی تواریخ بنظر آن برادر در آمده باشد و یقین دانند

که کاریجان و کار دیا بخوان رسیده است و حق حلم و علامت که درین سخنان
اصلا کذبی نیست امید هست که بزودی حقیقت معلوم شود و بدیدار یکدیگر مشرف
شویم و خواهیم شد و بر خاطر آن برادر پوشیده نماند که در مشهد مقدس چند
کس را گذاشته ایم بنابر مصلحت است نه از برای جنگ و جدال اما این داعی را در میان
خراسان و ماوراء النهر سدی بود اکنون خراسان تعلق بملازمان دارد و اگر بدین
سخنان تصدیق نکنند سیادت مآبی میرزا خورد را در حضور طلب نموده حقیقت
را از مشار الیه تحقیق نمایند که راست است یا دروغ دیگر اگر دو نفر را رخصت نمایند
عین صواب خواهد بود لا زال سلطنت مستدام بالنبی و آله الامجاد

جواب نامه که نواب شاه عباس بعبد المؤمن خان نوشته و امام قلی بیک را
مصحوب ایلچی او میر محمد بیگ قنقرات برسم رسالت روانه نموده

رسید قاصد و درجی ز مشک ناب آورد نه جای مشک که درج دری خوشاب آورد
نامه پهلوان فال که چون طایر فرخنده بال از جانب عالیجناب سلطنت پناه
شوکت و عظمت دستگاه حشمت و ابهت انتباه فریدون رایت کیخسرو

درایت ناهید بهجت مریخ صولت نقاوهٔ دودمان سلاطین خلاصهٔ خاندان
خواقین وارث سریر چنگزخانی مسندنشین تخت کورکانی نظاماً للسلطنة
والجلالة والشوکة والعظمة والابهة والعز والامتنان عبدالمؤمن خان لازالت
میامن ایام سلطنته وجلالته والشوکة الی یوم الحشر والمیزان برساحت عزت
و اقبال وعرصهٔ حشمت و اجلال همیوان ماوارد و نازل گشته روز دوشنبه چهاردهم
شهر ذی الحجة الحرام در سلطان میدان در احسن زمان و ایمن اوان بمطالعهٔ آن
مسرور گردید چون مضمون صداقت مشحون محبت مقرون آن مشعر بر کمال ائتلاف
و اتحاد و مبنی بر تحریک سلسلهٔ مصادقت و وداد بود انواع مسرت و سرور روی
نمود انشاء الله تعالی وحده العزیز که بدلالت هادی مسالک توفیق و رهنمای مناهج
تحقیق مخالفت و نزاع جانبین و جدل و مباحثت طرفین بالفت و خصوصیت
مبدل گشته خلایق و عباد الله بدین جهت مرفه الحال و فارغ البال گردند و در ابتدای
نامهٔ عنبر شمامه بالهام غیبی و ابنای منشیان لاریبی مرقوم فرموده بودند که با آل
علی هرکه در افتاد برافتاد الحمد لله که اینمعنی بر ضمیر شریف ایشان پرتو ظهور
افکنده متابعت مضمون حدیث صحیح صریح مقدس نبوی که مثل اهل بیتی مثل
سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها هلک
واجب و لازمست زیرا که نسبت این دودمان خلافت مکان بخاندان
طیبین و طاهرین بر همگنان ظاهر و باهرست و از یمن توکل بخالق ذوالجلال
و توسل بروح مقدس حضرت سرور کاینات و قوسین سید الکونین و الثقلین
رایت اقتدار ما و یاسین مسندنشین و لکن رسول الله و خاتم النبیین و امداد
بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین هرکس از سلاطین روی زمین با این خاندان ولایت
نشان در مقام عداوت و خلاف درآمده باندک توجهی گرد ادبار بر فرق اکمس
بخت و غبار عجز و انکسار بر روی آن شخص ریخته شده و کسی که از خواقین فلک
تمکین التجا بدین درگاه فلک اشتباه آورده باسعاد همراهی منسوبان این
آستان رفیع مکان از خاک مذلت باعلی مدارج اعتلا و اسنی مراتب عز و علا
رسیده شاید که مسموع سمع شریف آن سلطنت پناه شده باشد که نواب مرحوم
بابر پادشاه و اولاد امجاد سلطان حسین میرزا بایقرا و سلاطین شروان بجد
اعلای همیوان سلطنت و مغفرت پناه همایون پادشاه سلاطین او رنجیده نواب
علیین آشیان شاه بابام علیه الرحمة و الرضوان ملتجی گشته از توجه و امداد

ایشان بمقصد و مقصود و مدعا و مطلوب خود رسیده اند نواب همایون نیز
اقتدا بسنت سنیهٔ آباء عظام کرام رضوان مقام نموده تذر شرعی فرموده ایم
که هر کس از سلاطین و خواقین با عزّ و عکس با ما از روی محبّت و یکانکی پیش
آید همکی خاطر فیض مآثر و جملکی حواس باطن و ظاهر خود را متوجّه حصول مطالب و
مآرب او فرموده حسب المقدور در انجام مقاصد و مرام ایشان سعی موفور و جهد
مشکور بجای آورده بنوعی همّت والا نهمت مصروف کردانیم که تا انقراض
زمان ازان باز کویند غرض اگر با دوستی و دشمنی رامی شائیم هر کدام را اراده
میفرمایند خوش باشد و شرحی در باب توجه بجانب جام بجهه بعضی مصلحتها و تکلیف
توجّه رایات نصرت آیات بولایت مزبور و زیارت مزار کثیر الانوار قدوة السالکین
احمد جامی و شاه قاسم انوار آنکه نواب غفران پناه شاه بابا ام انار الله برهانه
را در ولایت جام فتح میسّر شده نوشته بودند معلوم است که از روی دوستی و محبّت
مقرون کشته محض صدق و صواب است اکر آن سلطنت و شوکت پناه در جام توقف
نموده بمجرد استماع توجّه رایات ظفر شعار بمحلّ دیکر توجه نفرمودند نواب همایون
نیز این مقدمه را فوز عظیم دانسته بلا توقّف متوجّه می شدیم فامّا چون یقین کامل
حاصل شده بود که آن زبدهٔ خاندان چنکیز خانی توقّف نفرموده باعساکر
منصوره تا مقابله عزم نماید و اصل مدّعا و مقصود که ملاقات و مقابلهٔ ایشان

بود بهم نرسید همانا که توجّه رایات ظفر قرین با اردوی کیهان پوی بدان
جانب ما حصل ندیدند اکر فی الواقع با ما میل جنک داشتند بیشتر می بایست
آورد تا خدای تعالی آنچه خواسته باشد از مکمن غیب بمنصّهٔ ظهور جلوه نماید و اکر در مقام
محبّت و صلاح اند بنوعی که در روز قبل ازین در کتابتی که مصحوب امام قلی ترکمان
بخدمت شریف نوشته شده هر کاه دست از ممالک خراسان باز کرفتند و تمامی خراسان
را بتصرف اولیای قاهره دادند ما نیز از کدورت و نزاع کذشته با ایشان اساس
محبّت و الفت را بنوعی مشیّد و مستحکم خواهیم کردانید که خلل و نقصان بارکان
رسیخهٔ آن بنیان راه نیابد و چون در نامهٔ نامی مندرج فرموده بودند که از عشایر
و اقارب ازار تمام بخاطر شریف راه یافته الاقارب کالعقارب خاطر نشان
ایشان خواهد بود عشایر و اقارب انکسانند که با مداد و یاری و اسعاد و همراهی
آنجماعت ابواب فتح و ظفر بر چهرهٔ مقصود کسی کشوده شود ان شاء الله تعالی چون
بعون عنایات الهی فیما بین روابط خصوصیّت و اتحاد مشیّد و مستحکم شود
هرکاه آن سلطنت پناه را در هر باب احتیاج بمدد و کومک بوده باشد بنحوی همّت
مصروف امداد و معاونت ایشان کردانیم که دستور العمل سلاطین روزکار و
ضرب المثل خواقین عالیمقدار کردد و بیمن حسن اتفاق طرفین هیچ یک از

خوانین را بلای آن نبوده باشد که خیال نفاق و عداوت در سویدای خاطر
خود جای دهند و آنچه در باب معدودی که در مشهد مقدس مرکی گذاشته فرموم
شده که بنابر مصلحتی است و بجهت جنگ و جدال نیست ما نیز اعتماد بر نوشته ایشان
فرموده متوجه محاصرهٔ مشهد مقدس نشدیم و بواسطهٔ قرار مهمات استراباد
و دار المرز بجانب بسطام معاودت فرمودیم چنانچه شرح آنرا در کتابتی که
مصحوب مرشد قلی آقا قرامانلو دو سه روز قبل ازین بخدمت فرستاده ایم نوشته
شده بتکرار چه تصدیع دهیم هرگاه آنچه در هر باب قلمی فرموده بودند بعمل آورند
حقیقت صدق معدّمانی که قلمی فرموده اند ظاهر میشود بعد از آن در هر باب بنوعی
که ارادهٔ خاطر شریف ایشان بود از این جانب نیز بعمل خواهد آمد و بنوعی قواعد
دوستی و اتحاد را استناد و استحکام خواهیم داد که تا انقراض زمان باز
گویند و ضابطهٔ اخوت و یاری را بنحوی استوار میسازیم که بهیچ وجه با فساد اهل
فساد خللی به بنیان آن راه نیابد و از حسن اتفاق و دوستی ما و ایشان
احبای دولت جانبین مسرور و خوشحال و اضداد مقهور و بدحال گردند
و آنچه در باب فرستادن ایلچیان فرموده اند عمدة الاماثل پیر محمد قنغرات را
با زبدة الاقران امامقلی مذکور که برسم رسالت بخدمت سامی فرستاده شده

روانه فرمودیم ان شاء الله الاعز بعد از آنکه ایلچیان ما معاودت نموده جواب کتابت
که بخدمت شریف نوشته شده قلمی فرمایند و مقدمهٔ صلح و صلاح بنوعی که اعلام
شده علی رغم الاعدا قرار یابد سیادت مآب میرزا خورد را باکس اعتمادی روانهٔ
ملازمت خواهیم فرمود که یکبارگی بنیان مصالحه و معاهده و بیمان را بتاکید
ایمان استحکام داده محرک سلسلهٔ مؤالفت و یگانگی بوده باشند زیاده
ازین چه اطناب نماید بهر نوع که لایق و صلاح دولت دانند چنان فرمایند والسلام
جواب عبد المؤمن خان بنواب شاه عباس الحسینی مصحوب قاصد باقی نوشته
جدت ورق زمانه از ظلم بگشت ؛ عدل بدرت شکسته ها کرد درست ؛ ای بر تو
قبای سلطنت آمده چست ؛ ما ن تا چکنی که نوبت دولت تست ؛ پوشیده و
مخفی نماند که دارندهٔ مکتوب شریف در نیشابور بملازمت رسیده او را با امراء هرات
فرستاده شده بود از آن هر چند روز تأخیر یافت غرض از فرستادن مشار الیه
بهرات این بود که برای تعیین احوال و اوضاع امرای آنجا را شاهی بخط در کوشش
بعرض رسانند تا تعیین آن سلطنت دستگاه میفرموده باشند ثانیا احوال اینجا این است
که مردم قزاق و دشت قبچاق در نهایت جمعیت‌اند و پادشاه هرات در سر در آمده‌اند بهم
در صفحه سوم جمع

در یوف دور انداز گوید

آنکه بگرفته است در کف جنگ | آلت رستخیز ارصه جنگ
اخکری کوشتی آهنین دهنی | اژدها صورتی و مار تنی
ره نوردی سیاه قیتانی | بی امانی زبان لسانی
آفتی در کمین نظربازی | برق پرواز و رعد آوازی
چوب لشتی و آهنین میلی | مهره واری حباب قندیلی
سرب و باروط در جگر بسته | چندجا در میان کمر بسته
دمبدم از جگر برآرد آه | بهر تسلیم جان دشمن شاه
بندهٔ بارگاه عباسی | فدوی و شمخالچی آقاسی
آنکه از محرمان خاقان است | شمع مجلس بود او سلطان است

تو یف دور انداز

آنم که سزای دست هر شاهانم | هم سنگ خودم ز زر بحری ارزانم
گر گوشهٔ چشم خویشتن با من داری | بر خواه ترا زدو جان بستانم

نگاری دلبری یاری مهی کز ماه رخسارش | نیارد صفحهٔ آیینه یکره تاب دیدارش
خداوندا تو از چشم بد مردم نگهدارش | بتی دارم که می بارد ز معنی نکته گفتارش
هزاران یوسف مصری ز هر جانب خریدارش
همایون فال شاهی بلند اقبال بازی | چه طوطی خوش تکلم همچو بلبل نغمه پردازی
بلا بالا فریبی نکته سنجی عشوه پردازی | ولی شان وفاداری کهی سرو سرافرازی
خود بیگانه سازی کافری با من سر دکارش
پریزادی خوش آوازی بلند انداز پروازی | عجایب شوخ طنازی سرا یافته و نازی
نمرکان ناوک اندازی کمان ابرو جب اندازی | نگاهش طرفه قیقاجی عجب خونخواه عمن بازی
بی صد و لی میکشت من گشته گرفتارش
بتی غارتگری آهو تخت نازم مهوشی | بهارستان تماکوشی بمن سیما قدح بوشی
گشاده دست و آغوشی پریزادی قبا پوش | نجم از فتنه مدهوش کمند زلف بردوش
بدام افتاده صیدم در خم زلف چه زنارش
خرامان سرو دلجویی غضنفر تندی من بو | قمر رو عنبرین مو نرگس چشم غمزه آهو
سراپا کار جادو عجایب آکنده بدخو | نقاب افکنده بر رو عرق چین چین بر ابرو
نبخشد زیره بنداری زره پوشیده رخسارش
نو جه سرو قد اما عجب چون غنچه خندانی | ادا فهمی سخن دانی اشارات شفاخوانی
برهمن زاده قلمانی رحق بر کشته ترکانی | بصورت ماه تابانی بمعنی دین و ایمانی
غارتگر جانی و دل بردن بود کارش

ویقین بوده باشد که چند روزی اگر در مشهد مقدس توقف افتد آمده در هرات
سامان و سرانجام خود را حسب المدعا خواهند کرد چون ما در اینجا ایستاده ایم
مردم هرات ازین جهة دل قوی دارند و پروای سامان و سرانجام خود ندارند
و الا اگر از راه جام متوجه خراسان شوند مناسب دولت و احتیاج متوجه شدن
مشهد مقدسه و تربت نیست چرا که اگر امر فرمایند که ملازمان با جماعت ضرر نه
رسانند بالتمام تعلق بملازمان ما دارد و غرض ما در دو سه قلعه تربت و در نیول شده
که جمعی را از ملازمان بتون و قاین فرستاده بودند این چنین متفرق ساختن
لشکر درین محل مناسب نیست و هر امری که این چنین مصلحت می بینند در نظر
سهل می آید چرا که اگر تمام جمعیت درین وقت یکجا باشند بهتر خواهد بود و حق
علیم و علامست و بروح پرفتوح حضرت رسالت پناهی صلعم و صحابه کرام انشرور
رضوان الله علیهم که درین ماده اصلا غرضی نیست و نخواهد بود و بعزت خدا که غیر
از محبت و خصوصیت چیزی دیگر منظور نیست ان شاء الله تعالی حقیقت بازین معلوم خواهد
دولت دارین بودت مستدام جواب نواب شاه عباس بعبد المؤمن
خان مصحوب علی بیک شعبان اغلی ذو القدر نوشته

صحایف دعوات عنبرین نسمات و شرایف تسلیمات عبهرین نفحات
که ابلاغ و ارسال آن باعث تشیید و استحکام قواعد محبت و اتحاد است بخدمت
شریف والا جناب سلطنت و جلالت آیات عظمت و حشمت قباب زینت تخت
سلطنت و کامکاری برازنده مسند ابهت و نامداری معز السلطنة و الجلالة و العظمة
و النود و الاحسان عبد المؤمن خان شید الله تعالی قواعد ایام سلطنته و جلالته و عظمته
الی قیام الساعة و ساعة القیام مبلغ و مهدی و متحف و مودی گردانیده
مرفوع رای انور و مشهود ضمیر فیض گستر میگرداند که ملاطفات نامی و معاوضات
گرامی مشعر از کمال صدق و صفا و مخبر از غایت محبت مجدداً عز ورود یافته و چون
از مضامین مصادقت آیین آن حصول اتحاد و یگانگی و رفع نزاع و بیگانگی
مفهوم بود بهجت تازه و مسرت بی اندازه روی نمود و اشاره صریح و باب تعبیر اینکه
از راه جام فرموده بودند و مبالغه آنکه جمعی را که در مشهد مقدس گذاشته اند بنا
بر مصلحت نیست و جهة جنگ و جدال نیست و از عساکر منصور برا جماعت مضرتی

نرسد و محاصرهٔ آن جماعت ننماید که مشهد مقدس باولیای دولت قاهره متعلق است
و احتیاج بمحاصره و جنگ و جدال نیست چون از فحوای مکاتب شریف ایشان
نسایم صدق و راستی و شمایم محبت و دوستی استشمام فرموده محض خصوصیت
و اتحاد معلوم گردید اعتماد بر نوشتهٔ ایشان فرموده متعرض جمعی که در مشهد بودند
نشده عساکر نصرت مآثر را بمحاصرهٔ ایشان مأمور نفرمودیم و به تسخیر هرات متوجه
نشدیم که چون مکرر مکاتب ایشان مشتمل بر صلح و صلاح رسید و اظهار فرموده بودند
که خراسان بشما متعلق است و رایات نصرت آیات همایون ما نیز امسال
ارادهٔ سفر خراسان نبود و قرار مهمات دار المرز را معوق گذاشته باستعجال تمام
بجانب خراسان توجه فرمودیم چنانکه مکرر شرح آن بخدمت ایشان نوشته بتکرار آن
مصدع نمیشویم و جهت قرار مهمات دار المرز معاودت فرموده امسال در آنجا
قشلاق میفرمائیم اگر جماعتی که در کتابت اظهار فرموده بودند چهره را که
در بعضی از محال خراسان مانده اند بیرون فرموده و خراسان را بتصرف منسوبان
و ملازمان این دودمان بازگذاشته قواعد دوستی و موالفت را مستحکم

گردانند چنان فرمائیم که بسبب اتحاد و یگانگی ما و شما هیچیک از سلاطین روی
زمین را خیال نفاق و عداوت نسبت بنواب همایون ما و آن سلطنت
و عظمت پناه در خاطر نگذرد و حسن اتفاق طرفین که باعث امنیت و رفاهیت
مسلمین و متمردین است موجب ثبات و دوام دولت جانبین خواهد بود و اگر
احیانا خلاف مضامین کتابات شریف که ارسال داشته اند بعمل آورند و بعضی از محال
خراسان را که در تصرف دارند باز نگذارند انشاء الله تعالی بموجب آیهٔ کریمهٔ و من ینصرکم
الله فلا غالب له و من یخذلکم فمن الذی ینصرکم خدای تبارک و تعالی
هر کس را که مستوجب فتح و نصرت بوده باشد بخشایش کرامت کند غرض که بهر نوع
که صلاح دانند چنان فرمایند باقی حالات بتقریر رفعت پناه عمدة الاعاظم علی بیگ
شعبان اغلی ذو القدر ست در محل کورنش عالی بسمع شریف خواهد رسانید چون
غرض محض محبت و وداد است زیاده مبالغه و اطناب نمینماید ظل سلطنت مخلد باد

سواد نامه که عبد المؤمن خان نوبتی دیگر بنواب شاه عباس
الحسینی الصفوی نوشته

ان الله یامر بالعدل والاحسان ابو الغازی عبد المؤمن بهادرخان
مهدت قواعد نصفته وعدالته وحشمته واقباله واجلاله الی یوم البعث والایجاد
مظفر الدنیا والدین شاه عباس بهادر را بعد از ابلاغ دعوات اجابت مقرون
و اهدای تحیات محبت مشحون و اشتمال انهای رای عقده‌کشا آنکه همیشه
همت سلاطین نامدار و خواقین عالیمقدار بر صرف حال و مفرغ بال کافه
عباد الله و عموم خلق الله بوده چنانکه مضمون بلاغت مشحون التعظیم لامر الله
را منظور داشتن بر جمیع مکلفین واجب است ملاحظه مکنون فصاحت مقرون
الشفقة علی خلق الله که قرین آنست لازم مینماید مخفی نماند که اکثر سلاطین
و حکام و کامکاران این سلسله بتوفیق الله تعالی بر نهج آثار عدل و احسان
بمقتضای مضمون امور پیوسته حراست ملک بنوعی نموده‌اند که دستور العمل ملوک
سابق شده و نیز نموده اجر اعتراف الناس یعنی خدای تبارک و تعالی
بران بنده رحمت کناد که قید و پایه خود را بشناسد و پای را از گلیم خود فراتر
ننهد امروز بحمد الله تعالی که ممالک دشت قبچاق و غرقابه و کاشغر و بدخشان

و ماوراء النهر و سمرقند و اسدخان و خوارزم و خراسان بلا منازعه احدی
بتصرف بندگان ماست و بسیط روی زمین جولانگاه سپاه بیکران
ما و سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع و فرمان بر و منقاد و امر ما در جمیع
امور نافذ و جاری بر حسب آرزو و مراد سروران آفاق اوامر و نواهی ما را
گردن نهاده‌اند و گردنکشان جهان برین آستان با طاعت بسر ایستاده‌اند
قول الشاعر بیت زور یا بدریا سپاه من است جهان زیر فر کلاه من است
ملوک جهان صف زده بر درم بسیط زمین تنگ بر لشکرم بروی زمین حکم
رانی کجاست که از جان نه منقاد فرمان ماست غرض از تبیین این مقدمات
و تحریر این مقالات آنست که پارسال استحکام اتحاد و یگانگی نه آنچنان
استحکام پذیرفته بود که بسخن افواه و افساد جمعی از ارباب غرض الذین
فی قلوبهم مرض بنای آن خلل و نقصان راه یابد با وجود آن
بتحریک جمعی از عاقبت برگشته که ایلچی خود را تصدیع داده عنان عزیمت بصوب
خراسان منعطف ساختند و ینکه مقصد و مطلب مکنون ضمیر منیر ایشان بعضی

باشد حاصل نمود مراجعت فرمود انواع نقصان بجز از سپاهی و رعیت و عجز
راه یافت و درین ولا که نور محمد سلطان و ولدان حاجیخان از کمال اضطرار
و غایت گمراهی باراده آنکه بتازگی انواع خصومت و منازعه انگیز نمایند
رجوع بآنجانب نموده ما حصل آن جماعت برگشته روزگار بر همگنان اظهر
من الشمس است و یقین است که از کمال بیدولتی و گمراهی کار و بار آن طایفهٔ
نادان بکجا منتهی شده خواهد اگر در بنیان عهد و پیمانی که مسطور مکتوب شریف
شده بود خلل راه نیافته باشد آن طبقه را مصحوب اعتمادیان خود بدرگاه عالی
فرستند اگر این مضمون بخاطر شریف راه نیابد حکم فرمایند که در قلمرو ایشان
نبوده باشند و بهر جانب که خواهند بروند و بعد از آن چون داعیهٔ ضمیر منیر
فیض تأثیر بران مصروف و معطوف است که عقد یکانگی منظور بوده
خلل و نقصان بتوا عدان آن راه نیابد از ولایت سمنان که ابتدای ملک
خراسانست و هر ساله این رفت و آمد از جانبین شیخ جهت از غرض خواه واقع
میشود بآنجانب واگذارند و حکم فرستند که کاشتکاران و متوطنان ایشان

بی آنکه جمیع ابعمل و فساد رسانند عمّالان اعلام کنند که مدخل درین ملک
نکنند و ملک عراق را بی آنکه کسی را ارادهٔ تسخیر بهم رسد متصرف شوند تا این
واقعات باعث رفاه حال و امنیت غربا و فقرا و کافهٔ عباد الله گردد
باقی حالات و واقعات را نور علی بیک سالور در محل وصول بعتبهٔ علیه بسمع
محرمان درگاه عالی خواهد رسانید ظل ظلیل شوکت و عظمت مستدام باد بالنبی و آله الامجاد

جواب که نواب شاه عباس الحسینی بعبد المومن خان اوزبک نوشته

نامهٔ نامی و ملاطفهٔ گرامی که از جانب نواب نامدار سلطنت شعار گردون اقتدار
خورشید طلعت مریخ صولت رفیع منزلت دُرّ درج سلطنت و شهریاری اختر برج مروت
و کامکاری الخان بن خان جلال الدین عبد المومن خان ورود یافته بود مصحوب امارت
شعار کمال الدین علی بیک نخوستر بن ساعتی عطالوء نواب همیون ما رسید بیت
بنامان نوشتن چنین نامها ؛ سراسر همه عیب فرزانها ؛ مگر قول استاد نشنیدهٔ
چنین نامه لایق نباشد نبیده ؛ بزرگش نخوانند اهل خرد ؛ که نام بزرگان بخوردی برد
اگر پادشاهی خرد پیشه کن ؛ وگر از سپاهی ادب پیشه کن ؛ بنوز دشاهان عالیمقام

نوشتن چنین نامه عیب تمام ٭ بمرخان که بود از شهان بزرگ ٭ بدو افتخار از سلاطین ترک
قضا را گذارش بخاک نجف ٭ فتاد و بهم کرد از وجهد شعف ٭ بسادات و خدام خدام امیر
علی ولی حیدر شیر گیر ٭ نمود آنقدر عزت و احترام ٭ که زو یافت کار جهان انتظام
بمشهد دگر شاهرخ پادشاه ٭ بنا کرد خود مسجد و خانقاه ٭ بتعظیم و تکریم هشتم امام
علی ابن موسی علیه السلام ٭ طواف درش را بقول رسول ٭ برابر بهفتاد حج قبول
تو کردی چنین روضه را خراب ٭ رسول خدا را چه گوئی جواب ٭ بدنیا نه کار و بد روزگار
بعقبی سیه نامه و شرمسار ٭ سلطنت پناها الحمد لله والمنه که غباری که دامن کبریا
عرش مکان را بجهت تزئین و بالکلیه خاطر نصرت مآثر از انتظام مهام ممالک عراق
و فارس و آذربایجان و غیره جمع نمود سوای ملاقات ایشان که عمریست بر ضمیر خورشید
تنویر راه نیافته دیگر آرزوی نمانده تا آنکه بارسال خاطر عاطر از اعمال ناهموار توب
جهانبان کشورستان جلال الدین خان احمد پادشاه جیلان غبار آلود گشته بعد
بدان واسطه نواب سلطنت پناه اعتماد الدوله العالیه الخاقانیه کمال الدین فرهاد
خان قرامانلو را بممالک او فرستاده بودیم تا باندک زمان متصرف اولیای دولت
قاهره ما در آورده بعد از فتح الحال چون مهمات مازندران و استراباد و بسطام

انجام پذیرفت امرای نامدار و سلاطین عالیمقدار ایدالحدود فرستادیم
و سرداران الحمالک را بدرگاه عرش اشتباه عالم پناه آوردند و بعضی که سر
از اطاعت فرمان ما تافته بودند سرهای ایشان را به تیغ بیدریغ بر داشته بباد
فنا بر دادیم و جمعی دیگر را به تهنیه امارت سرافراز نمودیم و دلائی الحمالک را بدیشان
ارزانی داشتیم در اثنای الحال مراجعت ایشان از ولایت نیشابور و نزول در اسفراین
بمسامع عز و جلال رسانیدند با وجود کثرت حدت مدت یساق بارادت عزیمت
عراق عساکر منصوره را طاقت طاق شده و ذوق ملاقات غالب گشته بی اختیار
با جمعی از نزدیکان متوجه باسفراین گردیدیم که بشرف ملاقات مشرف شویم چون آن
ممالک رقاب تعجه رایات عز و جلال استماع نمود از اسفراین کوچ کرده متوجه نیشابور
گردیده بودند با آنکه عساکر گردون شکوه در اسفراین نزول نمود ایشان روانه مشهد
مقدس شده بودند حقیقت الحال بعرض اشرف اعلی رسانیدند جمعی از امرای نامدار
نصرت شعار را رفیق نواب ایالت و سلطنت پناه خان الزمانی فرهاد خان قرامانلو
نموده از عقب ایشان فرستاد که شاید در مشهد مقدس بملازمت رسند آنجا نیز توقف

نکردند واز راه جام متوجه بلخ شده بودند امرای نامدار ما نیز مأیوس کردید معاودت
نمودند وبپایهٔ سریر خلافت رسیدند مقارن آنحال مکتوب محبت اسلوب
ایشان بعنوانی که بمضمون خاطر شریف بود رسید چون از روی اتحاد دو مکتوب [illegible]
نوشته بودند آن مضمون را صدق دانسته معاودت نمود وعنان عزیمت
بجانب عراق معطوف داشت درینولا نیز بعضی اشرف به نیشابور تشریف آورده
اند بیت آن دولتی که میطلبیدیم عمرها ؛ بر سید در اخانه وخود بردر آمد ؛ ممالک
ستانا اگر ارادهٔ پادشاهی ومملکت گیری داری پای استقامت در دامن صبر و
شکیبائی میباید کشید تا ما نیز بهیچ چیز مقید نگشته بسرعت تمام بخدمت حریم
نی اکر بنفاعش یار سالها هنوز از آفتاب عالمتاب علم از دها پیکر ما اثر پرتوی ظاهر
نشده بود که چون نبات النعش پراکنده وغایب شدند غرض که دیگر از ذوق ملاقات
طاقت طاق وازغیرت وصال ماه مهجور در محاق بتوفیق قادر ذو الجلال وایزد
متعال بهر حال درین سال دربلخ وآنحال نصیب بعضی از ملاقات خواهد خورشید
اشتهار ادوکلمه که منشیان عطارد نشان درینولا مرقوم قلم خجسته بیان نموده بودند
که خداوند بران بنده رحمت کناد که پای از حد خود فراتر ننهد وپایهٔ خود بشناسد

این معنی برعالمیان روشنست که حضرت قادر بر کمال وکریم لمیزل ولایزال
جمیع خلق الله را برای خاندان حضرت محمد رسول الله وعلی ولی الله که جد وآبا
نواب همیون مااند وبطفیل ایشان آفرید ویقین حاصل است که هر جاهل غافل
وهر بی سعادت بیحاصلی که روی نیاز ازین آستان بگرداند وسر اطاعت
از ملازمان اینخاندان بپیچاند خسر الدنیا والآخره خواهد بود وچند بیتی دیگر که قلمی فرموده
بودند که بیت زدریا بدریا سپاه من است ؛ جهان زیر فر کلاه من است ؛ زچرخ
برین برتر است فسرم ؛ بسیط زمین تنگ بر لشکرم ؛ بروی زمین حکم رانی کجاست
که ازجان زمن تعاد فرمان نخواست ؛ بران مملکت پناه مستور نماند ؛ که چون صبح روشن
شود آشکار ؛ کند لشکر لیل صف برکنار ؛ چه پیدا شود رایت آفتاب
کشد ماه رخشنده رخ درنقاب ؛ اگر فی المثل از کران تا کران ؛ بود بحر وبر پر ز
مرغابیان ؛ زپرواز شهباز فرخنده بال ؛ بود طاقت وجرشان از محال
کجا بوده در شمار وحساب ؛ کجا بوده باشی همرکاب ؛ کجا بوده همعنان
باشی ؛ کی مجلس افروختی با مهی ؛ کجا کرده خانهٔ زین تهی ؛ کجا دیده فر
شاهنشهی ؛

نکردند و مکن تند خوئی مکن ترک تاز * بجد کلیمت بکن پای دراز
نمو عنان کش نشو ای خسرو خیره سر * که طفل از دویدن در آید بسر
بتوفیق فرمان دهٔ لایزال * بامداد کوبندهٔ ذوالجلال * تمام تو نور و بازو
چنان کن که احسنت گویند کروبیان * و آنچه در باب فرستادن پادشاهان و
سلاطین چنگیزی با اخراج نمودن از قلمرو قلمی کرده بودند بر همگنان اظهر من
الشمس است که پادشاهان عالیمقدار و خواقین گردون اقتدار و سلاطین
نامدار که پناه باستان نواب کامیاب اعلیحضرت خاقان جمجاه جنت مکان
علیین آشیان شاه بابام انار الله برهانه آورده بودند بجز طریق اعانت
و دستیاری نموده ایشانرا بر سریر خلافت و شهریاری متمکن ساختند
و مملکت بدیشان قرار گرفت همت والانهمت همایون ما نیز معروف
و معطوف بر آنست که بتوفیق حضرت رب العالمین و ائمه معصومین علیهم السلام
پادشاهان چنگیز را بر سریر خلافت خسروی ممالک چنگیزی متمکن سازیم لایق
آن و مناسب چنانست که ممالک ایشانرا که بغیر حق متصرف شده اندبی

ما جرا و منازعه بوکلای ایشان واگذارند و اگر درین باب تعلل و اهمال واقع
خواهد شد فرمان قضاجریان ما صادر گردد تا بیست هزار غازی سوار در ملازمت فلک
کامکار برخوردار اخوی ام نور محمد قلی سلطان بخدمت نواب سپهر رکاب ابوی ام
حاجی محمد خان رفته سرداران و لشکریان ممالک چنگیزی را از دم تیغ بران جدول روانند
و اهل و عیال ایشانرا اسیر نموده بدرگاه عالمپناه آورند و خود بنفس نفیس با برادر اعز
ارشد کامگار جهانبان کشورستان خلاصهٔ دودمان چنگیزی نور محمد خان با لشکرهای
عراق و فارس و کرمان و جیلان و مازندران و استراباد و آذربایجان و خراسان
متوجه گردیده ممالک اورا بنوعی قتل و غارت و تاخت و تالان نماید که تا قیام
قیامت بر صفحهٔ روزگار یادگار بماند و اگر اراده نمائی که از غرقاب سیلاب لشکر
قیامت اثر کشتی حیات خود را بکنار بری از عقب ایلغار کرده جهانرا بر تو تنگ و
تار گردانیم و اگر از تاب آفتاب عالمتاب بظل حمایت خسرو بلاد هندوستان بنا
بری کتابت بدو بنویسیم که بطریق غلامان گردن بطوق و زنجیر خذلان مقید
ساخته بدرگاه گیتی پناه فرستد و الا اگر گردن از اطاعت و فرمان برداری

نجنبند تا عجزه و مساکین آن دیار پایمال ستم ستوران نشوند بهتر خواهد بود
و دیگر آنکه دماغ خود را بدین خوش نسازی که دو سه نفر از غلامان این آستان
قلعهای خود را در خرسان بواسطهٔ بی آذوقگی تسلیم داده باشند خوشحال کاشتی بیت
منت کنی که خدمت دادم بیام تو دانی و تدبیر خود والسلام

نقل کتابت نواب جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند که بتحریر آصفخان
مصحوب منوچهر بیگ از جانب نواب شاه عباس بر سبیل رسالت با تحف
و هدایا نزد او رفته بوده مرسل داشته

آغاز تحریک خامهٔ نغمه طراز و افتتاح تحریر نامهٔ نکته پرداز بنام نامی بی آغازی سزاست
که وجود تمام خرد وجود او را آغازی نیست و در سر انجام مهام انفسی و آفاقی او را وزیری
و مشیری و انبازی نه عدم بیچاره که در نهانخانهٔ نیستی و انزوا خزیده بود بزور قهر
استیلا ترکیب شعبه دو سامان وجود داد معالم عالم بی سر و بن را بگفتن دو حرف
کن به بینش از بوستان کاف بنون این همه اعتبارات گونا گون از جواهر مجرده
و مادیهٔ عقول و نفوس و اجرام و اجسام نورانیه و ظلمانیه کواکب و افلاک و اقسام
و الوان و اعراض بوقلمون از محدب فلک الافلاک تا مرکز خاک ارزانی داشت
و از زمرهٔ جمیع مکونات نوع انسان را که نسخهٔ جامعهٔ ملک و ملکوت و مجموعهٔ متنوعه

از جبروت و لاهوت منظور نظر عنایت اثر فرموده کاهیش متوج بتاج
اعزاز لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مینماید و کاهیش مشرف بتشرف
اختصاص و لقد کرمنا بنی آدم میفرماید و بعد از آن از جملهٔ افراد آن نوع مفتاح
صلاح و نجاح نشاءه معاش و معاد را بنا بر وفور اتصاف باوصاف الهی
ربانی و اقسام بصنوف اعطاف و الطاف رحمانی در قبضهٔ اقتدار و پنجهٔ اختیار
انبیا و رسل که راهنمایان طریق هدایت و فرمان فرمایان سبلند نهاد تا بنور امر
و نهی مقتبس از شعاع وحی ایشان گم گشتگان بیدای ضلالت و طغیان و
بایمان مغاوز جهالت و خذلان در مهاد علم و عرفان بغنوند و اختتام این
نسق و نظام را در نگین خاتم ختمی علیه و آله افضل الصلواة و اکمل السلام تعبیه
فرموده و تتمیم انبرام را باولاد امجاد و احفاد عظام آن سرور انام الی یوم القیام
متعین نمود اللهم صلی علی نبیه و اخیه و بنیه ما دار الفلک المستدیر
و ما اضاء الشمس و القمر المنیر و پس از آن مراتب مواهب نظام عالم و انتظام
مهام بنی آدم را در عهدهٔ سطوت سلطنت و صولت دولت پادشاهان جهان

پناه وشاهنشاه عالم دستگاه نهاد که گاه بسر پنجه قهر کین از اعدای دولت
ودین ستانند وگاه بآبادی لطف ومرهم مرحمت وعنایت بر جراحت دلهای
مظلومان رسانند اما بعد از ستایش ونیایش دارائی گیتی آرا آفرینهای بسزا
وتحسینهای بی نهایت ومنتهای عالم عالم تواضع دلگشا وجهان جهان پرستشهای
بابرکت نواتبی ولاالحقه مجلس بهشت نماد هدیهٔ محفل جنت نشو ونمای نواب
قدسی القاب کامران کامکار اعنی اعلیحضرت گردون بسطت فلک اقتدار
ملک اقتدار ملک انصار آن از میان شهریاران برگزیدهٔ کردگار شهریار ممالک ستانی
ویکتائی شهسوار مضمار دانائی وتوانائی بیت باادب دل پسند باسخن جانفزون
باخود بگران باهنر بیشمار باهمه عالم جواد وزهمه گیتی فزون در همه میدان تمام بر همه
دانش سوار کشور کشاء ممالک ستان مشتری سیمای مریخ سنان دارا فر اسکندر
طوغ کاووس حشمت سلیمان رفعت پسندیدهٔ مشکل پسندان یادکار پادشاهان
جهان خلف اخلاف سید المرسلین نقاوهٔ خاندان طیبین وطاهرین گلدستهٔ
حدایق وبساتین ائمهٔ معصومین نوباوهٔ ریاض سلاطین وخواقین روی زمین
صاحب نسبتی که چون مسرع وهم در شاه راه بیان آن باقدام هم از نام نام او

تا باسم سامی آدم تدرج نماید پای اندیشه اش جز ببساط پادشاهان دنیا
ودین یا اولیای صفوت گزین یا ائمهٔ معصومین یا انبیای مرسلین را نسپارد
رشک افروز مآثر پادشاهان قاعده آموز فطرت سلاطین زمان ظلمت سوز تاریکی
ظلم وعدوان بدعت کدا ز رسوم جور وزقوم طغیان اعنی شاه آگاه والاجاه
وشاهنشاه جهان پناه ممالک دستگاه فریدون اساس جمشید النیاس خورشید
اقتباس ابو الغوارس قواماً للسلطنة والعظمة والحشمة والابهة والجلال والکمال
والکبریاء والدین والدنیا شاه عباس که دامان عمر وزبان ابد توامانش بر دامان
روز قیام بازبسته باد وبنور حضور وسرور همواره فرخنده وخجسته بوده هم دعایم
ارکان دین ودولت بزور بازوی باس وسطوت آنحضرت بر پا باد وهم قوایم ملک و
ملت بقوت نیروی باس وسطوت قهر ولطف آن اعلیحضرت بر جا آمین یا رب العالمین
وبعد از سپاس وستایش ونیاز ونیایش تصویر بر چهرهٔ الهام پذیر آنحضرت که جام
جهان نمائی اسرار ملک وملکوت ولوح محفوظ آثار جبروت ولاهوت است هر چند
بحسب ظاهر دیدهٔ حق بین مطالعهٔ طلعت عالم افروز شاهی ومشاهدهٔ سیمای نور

اندوز پادشاهی نموده است و ادراک کحل الجواهر وصال در موقف توقف
اتصال وارد اما وفور استماع اوصاف تمام اتصاف پادشاهانه و کثرت اصغای
کمالات وملکات شاهنشاهانه و شرف انعقاد و معاقد قواعد وداد و وافانین
قوانین صداقت و اتحاد که آبا عنجد میان این دو سلسلهٔ علیه ابد امتداد دمت
استحکام و استبداد یافته بخندان مورث صداقت و وداد و مثمر محبت و اتحاد
شده که در طی طوامیر بیان تحریر پذیر و تصویر تحریر تواند شد رجا واثق و امل صادق
که تا فلک را سیر و کواکب را دور است این طور محبت فزا و این رسم صداقت انتما
منظور انظار کبریا آثار بوده تا قیام روز قیام ریاض صداقت اهتمام را آبیاری
ارسال رسل و رسایل و مددکاری ایصال سبل و وسایل شاداب و از هر دارند و اشجار
آثار بیشمار را باین و تیره برومند دانند و از آینهٔ خاطر جهان بین بصیاقل صداقت
نامهای رنگین زنگ وحشت جدائی را زدایند و مواد دوستی را ازدیاد فرمایند
و از چشمهٔ نوش دواء الحیات محبت التفات در کام جان عطشان ریزند
تا فضای ضمیر منیر صداقت سیر را از هوای اروای میاه مراسلات رشک گلستان
ارم و روضهٔ جنان کردنند ثانیا اگر کتاب واجب الاعظام و خطاب لازم الاکرام

کر از دو طرف متوجه آذربایجان و بلاد خراسان شده بودند یکی قیصر روم که شرح
عدت و آلت و استعداد لشکر و استبداد حشم و خشم او از وصف و بیان
مستغنی است و دوم خاقان ترکستان که کثرت عساکر و انصار و بسطت
ماثر و اقطار او از غایت اشتهار مستغنی با برازو اظهار نیست بیت یکی تبوب
چو ابر و سرشک آن سندان ۞ یکی بتر چو باد و سموم آن پیکان ۞ نشدی اکنون مدتی
بود که بوم ایران از دست ظلم و طغیان آن خنان دشمنان کنام جغد ویرانی و آشیان
بوم خرابی شده بود و علاوهٔ آن فرو نشاندن غبار هرج و مرج است که هم از لشکریان
ایران و بغی و طغیان غازیان ظفر فرجام و صوفیان صدق انجام فئهٔ فایزهٔ قزلباش
و ترکمان بر رخسار ممالک عراق و خراسان نشسته بود که با اعتقاد آگاهان مراتب ملک
داری کار این دشمنان درونی ساختند و برون کردند و این مادهٔ فاسده از بدن
بیمار ملک ایران که بحران ظلم و طغیان آن اهل بغی و عدوان قریب برفتن
با کلیه و مشرف بر زوال حال و مآل بالمره شده بسی مشکلتر و صعبتر مینمود و از جمله
ثمرهٔ مرتبهٔ سیاست ذاتی و عدالت صفاتیست که ذات فرشته صفات آن
شهسوار عرصهٔ عدل و دادبدان متصف و مجبولست چه بتکرار استماع غرو علا رسیده که

هرکه پیش ازین در بلاد ایران از شعلهٔ ستم ظالمی داغ المی در جگر داشته یا
یادارد فی الحال بمسامع جاه و جلال رسیده و تیر سند در لحظه و ساعت
بمرهم داد پرستی و غوررسی جراحت ظلم او اندمال میپذیرد بیت بر دوام تو دولت
قوی عدل تو زانکه ٭ برنگردند زهم تا ابد عدل و دوام ٭ عدل کن زانکه در ممالک دل
در شعری زند عادل ٭ عدل تو قندیل شب افروز تست ٭ مونس فردای تو امروز تست
و از برای ایثار این اخبار مدتی بود که در خاطر ملکوت ناظر میگذشت که صادق
الاخلاص کامل العقیده منوچهر بیگ و میرزا علی بیگ فرستاده شوند لیکن
چون بعضی زمین داران خاندیس و دکن چنین بود که سر از ربقهٔ فرمان
برداری و اطاعت گذاری پیچیده در بادیهٔ غوایت و سرگردانی سالک بودند
اردوی کیهان پوی بعزم گوشمال آنها در نهضت و سیر در آمده چون والی خاندیس
که سالها بود که آبا عن جد طوق بندگی این درگاه در گردن اطاعت و غاشیهٔ
عبودیت این بارگاه را بر دوش طاعت داشت لیکن باغوای جمعی مفسدان
جادهٔ قویم طاعت داری و شارع مستقیم خدمت گذاری را گذاشته بسیار بیغولهٔ
گمراهی گردیده بحصانت حصن فلک اساس و متانت قلعه گردون مماس مغرور
شده تحصن دران قلعهٔ فلک بنا ایمن از دستبرد منجنیق و بای مردی
و تهور شاربان رحیق توفیق و متجرعان کاسات تحقیق که زخم پلک
دیده دوز و ضرب ناوک سوز کواکب ثواقب را در روز از برج شب افروز بیاد
آرند و عروج بر معارج افلاک و صعود بر مناهج شعری و سماک را کمینه و کهینه پا
زار خود شمارند تصور نموده تا آنکه بنابر حفظ و ناموس سلطنت عظمی و ملاقات
قانون خلافت کبری در قلع و قمع اعدا و اخذ و فتح آن قلعهٔ فلک بنا که
مقیمان آن از دو رو قضا و حوادث سما در قلعهٔ امن و قلعهٔ امان ارتعاد شنید
عزم ملوکانه در بسته شد و با آنکه بضرب تیغ و تیر غازیان جهانگیر آن قلعه بی نظیر
مفتوح گردید لیکن چون عجز و ناکسی و نادانی و نارستی آن نادان مراتب
قدر ناشناسی معلوم ضمیر احاطت پذیر بود مراحم بیدریغ خسروانه تدارک حال
عاجزانه او نموده جان بخشی کرده اخوان و اولاد و اقربا و احفاد او را ملحوظ
نظر عنایت اثر فرموده چون خود مایل نشست قلاع بود در قلعه فلکمدار گوالیار که
در پایین قلاع هندیل و قلاع هر دیار بصفت استحکام اعتبار و امتیاز و
اشتهار دارد جای داده شد و با زرایت عز و جلال بمرکز اقبال که دار الخلافه

اگر بدست نزول خود درین وقت ارسال منوچهر بیگ در خاطر ملکوت ناظر
پرتو انداخت و بجهت رسانیدن اخبار سارهٔ محبت و وداد و یگانگی و اتحاد
سیادت و نقابت آثار افادت و افاضت دثار محرم بزم جلالت اساس
مخصوص الطاف و اعطاف عنایت اقتباس امین الملک میر محمد معصوم بکری
را که از جملهٔ سادات این بلاد است و بمزید مراتب اخلاص و روابط اختصاص
ممتاز بشرف ادراک ملازمت و عز بساط بوسی محفل فردوس مرتبت فرستاده شد
که مکنونات خاطر دوستی ناظر را بزبان بلاغت بیان معروض دارد و بعضی از مقدمات
موروثهٔ مراتب و داد بزبان او تفویض نموده شد که بعرض اقدس رساند مرجو است
که این صوب با صواب را از خود دانسته در گاه و بیگاه بارسال مراسلات و مکاتبات
و تقریر و تحریر حالات دل پذیر و مقالات بی نظیر خاطر ملکوت ناظر را خوشوقت
و خوشحال و مسرور و شادکام میفرموده باشند و برجوع مهمات و مطلوبات که ازین
صوب صورت پذیر شده باشد مسرور و منفرده باشند همواره انتظام مهام فرق انام
مفوض برای عالم آرای و شمشیر جهانگشای آن پادشاه جم جاه ستاره
سپاه بوده ظلال جلال در جمیع باب بر جمیع حال بر آمون حواشی خاطر ملکوت ناظر کرد ام

همیشه حشمت و چاره سازی بتا در سوزی و عاجز نوازی شهرت
رام در فرمان روائی سیاهت رام در کشور کشائی آمین یا رب العالمین
این دعا را قدسیان از عرش آمین گفته اند سواد کتابت که نواب شاه
عباس بنواب جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند بمصحوب منوچهر بیگ ایشیک آقاسی
باشی نوشته
سپاسی مبرا از ملابس حد و قیاس که هدایت جذبات اشواق و عنبر
سوز طالبان خلوت گاه انس و نهایت سر باطن افروز معتکفان حدت و
سرای قدس تواند بود سزاوار عظمت و جلال کبریائیت که ذرات کاینات
داعیان موجودات مجالی انوار جمال مظاهر اسرار جلایل اوست بیت برگ درختان
سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار بلکه در دیدهٔ حقیقت
بین ارباب شهود و بصر بصیرت آئین اصحاب فنا در فضا معبود همه اوست بیت
پیش چشم شهود دیده وران همی باشد هویت دگران نیست مشهود جز هویت او
لا هو فی الوجود الا هو و ستایش مبرا از آلایش تشید الاساس لا نبی خدا
وندیست که جمیع مکنونات و عامهٔ مخلوقات و کافهٔ ممکنات و قاطبهٔ

مبتدعات بزبان بیزبانی در آشکار و نهانی بر درگاه احدیت بمضمون
اینمقال بیت رفتم بکلیسای ترسا و یهود ترسا و یهود جمله را رو بتو بود بر یاد
وصال تو به بتخانه شدم تسبیح بتان زمزمهٔ ذکر تو بود مشغول مناجات سبحانی
و شیفتهٔ ذکر ربانی را لسان بیان از اوصاف کمال او قاصر و زبان بنیان
از نعوت عظمت ذات بیزوال و فضل افضال او منکسر بل اولی و انسب که زمام توسن
تیزگام اوهام از تکاپوی در انواع انفاع باز کشیده بجنابت متقدس مرتبه
جامعهٔ مظهر کل خاتم الانبیاء والرسل سید الکل فی الکل گنجینهٔ راز غیب الغیب
مخزن اسرار لاریب باعث ایجاد کونین کاشف سر عالمین صاحب فضل عمم
مصدوقهٔ کریمهٔ و انک لعلی خلق عظیم بیت وصف خلق کسی که قرآنست خلق
را وصف او چه امکانست لاجرم معترف بعجز و قصور میفرستم تحیتی از
دور صلی الله علیه و آله و سلم و بآل طیبین و عترت طاهرین آنحضرت که مرآت
تجلیات رحمت حق و شیونات جمال مطلق‌اند خصوصا حضرات ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که هر یک از ایشان مقتدای اصحاب توحید و پیشوای
ارباب تفریدند توسل نمود از میامن اسامی سامیه و اذکار مناقب نامیهٔ ایشان

که ذیل دیباچهٔ هر کتاب و زینت خاتمهٔ هر خطابست بیت سر هر نامه را رواج
فزای نام ایشانست بود نام خدای ختم هر نظم و نثر را الحق باشد از یمن
نامشان رونق استسعاد جسته بعرایض جمیلهٔ مخاطبهٔ واجب التعظیم و محاسن
جلیلهٔ رسول لازم التکریم بر دازد بیت مرحبا طایر همایون بال که رسید از سپهر عز و جلال
یعنی از بارگاه سلطانی ساحت کشور سلیمانی بسته بر بال نامهٔ مشکین نامهٔ عطرسا
چو نافهٔ چین روضهٔ چون بهشت مینا فام پاک کیشان درو گرفته مقام خیل
قدوسیان ز هر طرفی همچو مرغان قدس بسته صفی همه از شوق یکدیگر مدهوش همگی
در سخن ولی خاموش منشور لامع النور دولت و اقبال و نشان عظیم الشان عظمت
و اجلال که مرقوم قلم فیض رسان منشیان آراسته بزیور و کمال و دبیران پیراسته
دانش و افضال گشته بنام مخلص نیکو خواه نحو بودند در طی صحبت سیادت و عزت دستگاه
معتمد السلاطین میرزا ضیاء الملک که بمنطوق قدر الرسل من المرسل مستغنی
از توصیف دراوانی که دست برد قضا فرش بوقلمون ربیعی را غیر منهج طبیعی
از صحن زمانه در چیده و مهوشان ریاحین و از نار بای در دامن جو دو

خمول بجیده انبساط خواطر روی در انحطاط آورده بود مانند همای زرین
بال همایون فال شاهباز مشکین جناح عزت وجلال با خط و خال منقش
چون طاوس خوش خرام هندوستانی در دوحهٔ وداد جلوه کرده با لفاظ
و مقال دلکش طوطی وار در روضهٔ اتحاد و بلاغت گستری از عین پردهٔ
خفا از جمال شاهد مطلوب و چهرهٔ مقصود کشوده معتکفان کوی خلت
و موالفت را تفقد و تفضل نمود و بهاری دیگر از گلهای شکر و ارقام غرر
ناظران منتظر را میسر گشت لمعات بارقات معانی حکمت آفرین خواطر
مخلصان صادق الولا را صبح آسا از مشارق انوار شائق و تابان
و خضابر دوستان راسخ العهد و الوفا را کالشمس الشارق بارق و
درخشان کرد امید از جواهر آبدار حروفش دیدهٔ امید منور و از نکهت
سطور عنبر بخورش دماغ عقل معطر گشته عطسهٔ عنبرین در دماغ زمانه
پیچید الحمد لله و المنه که دوحهٔ دولتی که خواقین سلف علیهم الرحمه اکرام
التحف با یادی عز و شرف در اراضی مراضی و جویبار موالات از دو طرف
غرس نموده بودند بتصاریف ایام نشو و نما افتاده مجدد ا بار را

بهترین مصافات سرسبز و سایه گستر شده بازهار اظهار مواد و با
ثمار یکانکی و تجدید عهود برومند و بارور گردیده نسایم روح و رحت بریاض
جان مخلصان وفا اندیش وزیده از رواج فوایح نصایح دلپسند و شمایم
مشکیة النسایم بند سود مند که متضمن مصالح ملک و دولت و متکفل اسباب
انتظام دین و ملت بود مشام جان مخلصان و محبان صفا کیش معطر
گشت مورد کرامش را بمراسم تبجیل و احترام و لوازم اعزاز و اکرام مقابل
و متعارف داشته برفع التفات آن عروسان ابکار معانی که بمشاطهٔ
افکار منشیان بلاغت نشان بجواهر زواهر حکمت علمی و نظری مزین و
آراسته بود بزم آرای محفل بهجور ان صوری شد و بید تعظیم و تکریم اعناق
آن شواهد حور وشوا کل نور که مقصد و مقصود هر عاقبت محمود بود شکرانه
عواطف عظیم که محرک و مجدد سلسلهٔ دوستی و محبت قدیم گشته اند زبان بتسبیح
الله اکبر و لله الحمد مترنم گردید بیت آن پری چهره کان نمکین عیب و خورشید
رویان پرده سرای لاریب که از زفاف قرب معنوی و سماء موافقت

باطنی پرتو ظهور بر ساحت قلوب مصفا محبان انداخته بودند بطون جای جان
وسویدای جنان موانسان قرار یافت وسفارشات زبانی وملاطفات
نهانی که مفوض بتقریر دلپذیر سیادت پناه معتمد بارگاه خاقانی فرموده بودند
گوش وهوش محبان بدان درر شاهوار گرانبار وبلطف گفتار رسول نامدار خاطر
مهرآگین دوستان مخزن لآلی اسرار گردیده عز وصول کتابت بشار الیه که چون ملهم اقبال
وطایر فرخنده فال مبشر آن بشارت وحامل آن اشارت بود بوظایف اعزاز
واکرام متعزز گشت وصدق نیت وصفای طویت مخلص بی ریا کشجرة طیبة
اصلها ثابت وفرعها فی السماء بدانحضرت والاجون ثابت ومتحقق بود مکنون
ضمیر حق گزین آنست که اشارات علیه که در طی ملاطفت نامه نامی وخطاب
مستطاب سامی کانهن الیاقوت والمرجان منطوی وبشارات سنیه که
بمثابه حور مقصورات فی الخیام محجب عبارات واستعارات بدان
محتوی بود مهما امکن بمقتضای خیر اتمامی آن بعمل آید ودقیقه از دقایق اتباع
ولوازم استطاع منظومات نامه مهر شعاع که شیوه مختار ارباب اخیار وشیمه
مرضیه اکثر اکابر روزگار است از دست نگذارد عذر شمول الطاف نامتناهی ووفور
اعطاف پادشاهی قوت بیان از تقریر قاصر وقدرت بنان از تحریر آن عاجز

وبتقصیر اعتذار آن کوته مخلص پروری ومعذرت آن نوع موهبت گستری
که از سیده عالی بظهور آمد بچه عنوان توان نمود وبکدام زبان از عهده شکر
گذاری مکارم ومراحم آنحضرت بیرون تواند آمد مگر بلطف فطری وکرم جبلی
آنحضرت تمهید مقدمات اعتذار تواند کرد بیت همان به که از معذرت لب ببندم
که لطف تو خواهد نمود عذرخواهی اگر بحسب ظاهر دیده منتظر الاکتحال بکحل الجواهر
مشاهده جمال فرخنده فال بهره مند گردیده وبجهة جهت مباعدت از استسعاد
بسعادت مجاورت خدمت همایون محروم بود اما صومعه سامعه از استماع اخبار
محامد ومناقب خزانه جواهر عیون وابصار را از مطالعه آثار مراحم والطاف
روشنی تمام ظاهر وباهر وچون خاطر عاطر پادشاهی عالم پناهی متوجه تفحص حالات
ایران واستفسار انتظام احوال آنخاندان وقرار داد خاطر فاتر مخلصان سنت
بدینجهت از روی محبت قدیمی ویگانگی موروثی بشرح مجملی از حالات واوضاع
وقرار داد خاطر محبت قرین مصدع ملازمان رفیع مقام گردید وبرضمیر آفتاب مظاهر
انور وخاطر دریا مقاطر فیض گستر ظاهر است که از بدو ظهور نیر سلطنت معنوی

وطلوع آفتاب خلافت صوری دودمان قدسی نشان صفوی الی الآن
صوفیان صافی نهاد و طوایف قزلباش بنابر حسن اعتقاد و ثبوت
باین سلسلهٔ اعلی مدارج اختصاص و بذل جان در شاه راه متابعت
اینخاندان اوفی مراتب اخلاص میدانند بعد از سنوح واقعهٔ حضرت
اعلی خاقان جنت مکان و انتقال آن حضرت بریاض رضوان انار الله
برهانه اعیان هر فرقه و بزرگان هر طایفه باراده پیش دستی مدعیات مخالفه
ارادات متضاده پیش گرفته کار آن جمع وفاکیش و مهم آن جیش خیر
اندیش از وفاق و وفاق بنفاق و نفاق کشید و مخالفت و عناد و فتنه و فساد
و آتش آشوب و شین و کدورت و معادات فیمابین اشتداد تمام یافته این معنی
منتهج قوت طایفهٔ اغیار و باعث هرج و مرج این دیار گردید اساطین سلاطین
توران و روم که بهمت مطمح نظر ایشان ساحت فسیح المساحت این مرز و
بوم بود فرصت غنیمت یافته ابواب خلاف گشودند لیکن تا برادر کامکار
عالیمقدار با سعادة و الد بزرگوار در عراق و آذربایجان در مقابل لشکر پادشاه
عالیجاه ذی شوکت روم بود و این محب ایشان در بلدهٔ فاخرهٔ هرات و علیقلیخان

لاراتق و فاتق مهمات و امراء آنحدود در مقام متابعت لأمشار الیه بودند
سلطنت و شوکت پناه عبد الله خان مخالفت باطنی را ظاهر نمیساخت
تا آنکه فیمابین علیقلیخان لاو مرشد قلیخان استاجلو حاکم مشهد مقدس و بعضی
و بعضی از محال خراسان بجهة امر وکالت نیران نزاع و کدورت اشتعال پذیرفت
و کار از مقال بقتال انجامید و اکثر امراء خراسان بمرشد قلیخان متفق گشته
غالب آمد و علیقلیخان بجانب هرات رفته این صداقت آیین را که بنابر
حداثت سن در مهمات مملکت دخل نبود بمشهد مقدس آوردند و مرشد قلیخان
مذکور بامر وکالت و للکی مشغول گردید پادشاه عالیجاه روم تسخیر ولایات آذر
بایجان پیش نهاد همت ساخت و از غایت اختلاف و عدم گرهه ایتلاف کرده
بلند سیر قزلباش بیکدیگر افتاده در دفع و رفع تهاون و تاخیر می‌نمودند در اثنای
این شور و شر بمقتضای کریمهٔ ان اجل الله اذا جاء اجل الکبر برادر ارجمند
حمیده سیر فریدون فر از دنیای فانی رحلت فرموده بریاض جاودانی خرامید
و والد بزرگوار از غایت همت دیده از زخارف اینجهان فانی دوخته و دل
بیغل از فراق قرة العین سوخته بود بیکبارگی قطع نظر از مهام جهاندار

ولوازم سلطنت وکامکاری فرموده بدینجهة بعضی از ولایات آذربایجان و شروان
از تصرف اولیای دولت اینخاندان بیرون رفت و خبر توجه لشکر روم بجانب آذربایجان
و گرفتاری لشکر عراق بآن و نزاع و کدورت علیقلیخان و مرشد قلیخان و امراء
خراسان و نبودن محب صداقت نشان در بلدهٔ هرات مسموع عبدالله خان گشت
انتهاز فرصت نموده بهوس تسخیر هرات بخراسان آمده بلدهٔ مذکوره را محاصره نمود مرشد
قلیخان که وکیل و لله بود معروض داشت که در عراق و آذربایجان بجهة مخالفت امرا
و لشکری آتش فتنه بالا گرفته و در خراسان نیز این حادثه روی نموده مخالفان این
دودمان از خواب غرور آورده اند اگر بعد از این در خراسان توقف واقع شود مخالفان
قوی دست دست درازی نموده ملک موروثی از دست میرود صلاح دولت درین است
که عنان توجه بجانب عراق معطوف ساخته و الکه را ضبط و نسق نموده با عموم سپاه
عراق و آذربایجان متوجه گشته باتفاق عساکر خراسان بدفع عبدالله خان قیام
نمائیم چون در نظر عقل دوربین مستحسن نمود بتوفیقات غیبی و عون عنایات لاریبی
عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخته باندک فرصتی عرصهٔ آن ولایت مطرح
اشعهٔ انوار با معجزهٔ رایات نصرت آیت گشته بتائید جنود آسمانی بر تخت موروثی
متمکن گردید عمده گان دیار ملال و پریشان و غارت یافتگان بلاد مسلمانی
بظلال اعلام عدل التیام استظلال نموده بمتاع لطف و مرحمت و سرمایهٔ بر و مکرمت

شادان گشته جمعی از طایفهٔ قزلباش که مادهٔ فتنه و فساد بودند و از طریق
هدایت منحرف شده بادیهٔ ضلالت میپیمودند اقامت حجج و براهین بر انحراف
ایشان از جادهٔ حق و صواب و نصایح دلپسند و مواعظ سودمند در ان گروه
بیحیا باب مفید نمیدید بجزای اعمال ناصواب خود گرفتار گردیدند و باقی طوایف
مذکوره را چون صانع حکیم بمقتضای حکمت قدیم بنای جهانداری را باستحکام
مبانی مرحمت گذاری منوط و مربوط گردانیده غبار فتنه که از اقتضای فلکی بر چهرهٔ
احوال ایشان نشسته بود بزلال مرحمت شسته بجمیع عواطف مندفع و مرتفع شد و عرصهٔ
مملکت عراق و فارس و آذربایجان بنور عدالت روشن و خارستان ایران
بگلبن نصفت و احسان گلشن گردید و جمیع طوایف قزلباش بیشتر از سوابق ازمان
و سوالف اوان بیکدل و یکزبان در مقام اخلاص و اعتقاد بر جادهٔ اطاعت و انقیاد
مستقیم گردیدند بعد از قرار و نسق مهمات عراق با عساکری افزون از حد حصر که
بمجرد استماع ورود ظفر نشان بیراق باندک زمانی در پایهٔ سریر خلافت مجتمع گشته
بودند ارادهٔ مراجعت بجانب خراسان نمودیم که بتوفیق الله تعالی و حسن تائید
محصوران هرات را از محاصره و شر مخالفان استخلاص داده نسبت بسنهٔ آباء
عظام و اجداد کرام که مکرر با سلاطین اوزبکیه در خراسان مقابله و مقاتله

هم نموده اند حمل عمایم مرشد قلیخان که وکیل و راتق و فاتق مهمات بود بنابر معادات
که میانه او و ولد مذکور واقع بود شیوه نفاق پیش گرفته و باکاذیب مزوّره متمسک
گشته بتوقف توفیق و تأخیر و تسویف از حدّ اعتدال گذرانید تا قحط و فقدان در
میانه محصوران بمرتبه کشید که اکثر ایشان بآتش جوع هلاک گردیدند و چون کار
بجان رسید از سر آن نیم گذشته از حصار بیرون آمده در معرکه کارزار بتیغ انتقام مخا
لفان را بمقرّ سقر رسانیده خود نیز بدرجه شهادت رسید بنعیم مقیم جنات عدن
گشتند و آن بلده بتصرف مخالفان در آمد و از استماع این خبر و ظهور بد اخلاصی
مرشد قلیخان مذکور در اثنای راه او را بجزای کردار رسانیده عزیمت بران مصمّم نموده
ایلغار کرده خود را بمخالفان رساند و بعون الله تعالی و حسن تائیدات و توفیقات
داد مظلومان محصوران از ستمدیدگان مغرور ستاند معلوم شد که لشکر مخالف
علفزار و غلات آن ولایات را پاره عرصه نهب و تاراج و بعضی مسرح دواب و اغنام
و برخی با آتش بیداد سوخته در آن جانب قوت لایموت نگذاشته معاودت نموده اند
چون میانه محبّ خیرخواه و اعلیحضرت پادشاه ذی جاه روم هنوز امر مصالحه
و معاهده و قرار نیافته بود بالکلیه خاطر از سرحدّ عراق و آذربایجان جمع ننمود
خود را از آن باز آورده بمقرّ سلطنت عود نمود و از جانب پادشاه جم جاه

سکندر صولت کسری درایت فریدون سطوت جمشید رایت انجم سپاه گردون
بارگاه فرمانفرمای ممالک روم ایلچیان فصیح البیان و سخنوران کاردان به تهنیت جلوس
تخت موروثی آمده تجدید اتحاد و دوستی نمودند و مقدمه چند در اصلاح جانبین
مذکور ساختند بنابر صلاح وقت ما نیز قبول اینمعنی نموده قواعد صلح و صلاح بر وجه
اصلح ممهّد و معاقد و پیمان بغلاظ ایمان مشیّد گردید اکنون اساس یگانگی
و محبت و بنیان موافقت و مؤالفت فیمابین بیشتر از زمان شاه جنت مکان
موکّد و مشیّدست عبدالله خان و ولد او عبدالمؤمن خان را چون گرفتاری ما در
روم معلوم گشت فرصت را غنیمت دانسته بخراسان آمده مشهد مقدس معلی را
محاصره نموده بودند از استماع این خبر معتدّ بجمعیت عساکر نگشته بلا توقف و تأخیر
متوجه خراسان گردیده مملکت ری که مضرب سرادقات اقبال گشت بجهت عفونت
هوا حمی و تب و مرض الحجوم آورده عموم و وفور سپاه مسعود از تاب تب بی تاب و بیمار
از شدت ایجاد نه بمضایق فتور در خواب ماندند و عرض مرض سرایت کرده مزاج
محب نیز از جادّه استقامت منحرف گشته مدّت این عارضه بتطویل کشید
بدین سبب توجه خراسان در عقده تأخیر افتاد و جمعی از محصوران نیز حرام نمکی نموده

بموجب العبد یدبر و الله یقدر آن روضهٔ متبرکه و بلدهٔ منوره بید اعادی
متغلبه در آمد و قضیهٔ دیگر که مستدعی انکشاف است آنست که در ایامی که میانهٔ
طوایف قزلباش هرج و مرج واقع بود حکام گیلان و مازندران و رستمدار که
همیشه باستحکام دیار خویشتن نازبر شوامخ جبال و شواهق تلال و انجمان معادات
و ضیق طرایق و انسداد مسالک و وفور آجام و کثرت آکام و تراکم اشجار و تزاحم
انهار و استحکام قلاع و توثیق حصون مستظهرند سر سرکشی و اراده گردنکشی
در خاطر فاتر ساخته بودند باطن حقیقت مواطن بتادیب ایشان مایل گشته
لشکری ژرف بآیین شگرف توجه بران دیار نموده بیمامن توفیقات الهی و فر
عون پادشاهی مخطور خاطر مهر سرایر بروجه اکمل از قوت بفعل آمده تمام آن ممالک
که بهشت برین ازان نشانه و جنات عدن نمونه ایست باندک توجهی بحیطهٔ تصرف
اولیای دولت در آمد و بشکرانهٔ آن فضل الهی و لطف نامتناهی خود نیز متوجه
بلاد فاخرهٔ مذکوره گشته دران اراضی و اماکن دل کش بمراسم نیایش واهب العطایا
قیام و اقدام نموده سجدات شکر بخشایندهٔ بی منت بتقدیم رسانید دران مقام
دل نشین مهیان خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان بخراسان آمده مخلص نیز ازانجا
بجناح استعجال باراده تلافی مافات و تلاقی فریقین روانهٔ خراسان

گردید و مضمون صدق مشحون لا یلتقی الا و قد تثلثت امیدوار بود که
تلاقی دست دهد مشار الیه بمجرد استماع ورود موکب مسعود بآن حدود قرار
بر فرار اختیار نموده عنان اشهب تیز تک بجانب بلخ و بخارا منعطف ساخت
و بنابر رسوم شوم و عادت مذموم علف زارها و غلات را سوخته لهذا توقف
دران دیار میسر نبود بالضروره بجانب عراق معاودت نموده بجهة قرار مهمات
عربستان و لرستان متوجه آن دیار گشته بود که عبدالمؤمن خان چون
ساحت خراسان را از عساکر منصوره خالی یافته باز بدانجانب آمده بسفک
دما و قطع اشجار و خرابی قنوات و معمورات قیام نموده درین مرتبه نیز بسرعت
تمام متوکلا علی الله و مستغنیا منه فی اجتماع جنود و سپاه با جمعی از عساکر منصوره
که پیوسته ملازم رکاب ظفر انتساب بودند روانهٔ آنصوب گشت بعد از قطع مسافات
و تقارب فئتین و تلاقی قراولان لشکر طرفین و قتل جمعی کثیر از جنود اوزبکیه
و گرفتاری جمع غفیر از امراء ایشان مثل حاکم نسا و ابیورد و بغو اوبید خان
که پیش روان جیش سرکش بودند خان مشار الیه تاب صدمهٔ لشکر فیروزی اثر
نیاورده عار فرار بر خود قرار داده سمند بادرفتار را بجانب ماوراءالنهر شتافت

حالیا که خاطر محبت قرین از جانب اعلیحضرت قیصر روم جمع گشته ممالک و اطراف
مسالک مواطن امن و امان گردید سران و سرکشان و گردن فرازان و ترکان
صف شکن روز نبرد و دلاوران دلیر کوه گرد و اعراب بادیه پیما و صحرا نشینان
غول سیما و عموم قلعه گزینان و عامه متوطنان ملک ایران زنجیر فرمان برداری
و جان سپاری بر رخنه دل و جان انداخته مشمول عواطف و الطاف گشته در ظل
معدلت غنوده اند و نور بر و منان و ضیاء لطف و احسان بر حال ایشان
تافته زنگ اختلاف بصیقل عدل و انصاف از مرآت قلوب ایشان زدوده مصدوقه
کریمه واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فا
صبحتم بنعمته اخوانا گشته بنیت خیر اندیشی و قرار داد خاطر صافی طویت
آنست که آذوقه چند ساله و سایر مایحتاج لشکر و سپاه داری بجانب مملکت خراسان
فرستاده بعد از آن با یراق سفر و سال برجای واثق و امل صادق توکل
بدادار جهان نموده رایت فتح آیت بدان دیار افرازد بیمن توفیقات
الهی و امداد روح مقدس حضرت رسالت پناهی صلعم و اعانت بواطن فیض
مواطن حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و همت عالی نهمت
ابوت پناهی تا انتقام از آن قوم نکشد و انتزاع مغصوبات از ید متغلبه

نکند و سد ثغور آن ولایت بر نهجی واقع نشود که من بعد مجال عبور مخالفین
نماند رجوع بمقر سلطنت ننماید توجه خاطر مهر آثار دریغ نفرماید و نهمت
عالی همراه بوده باشند که بلا شک مؤثر هست هرچه کند همت مردان کند
بجهة عرض اخلاص و تجدید مراسم اختصاص و تاکید لوازم محبت و تشیید بنیان
مصادقت عمدة المعتمدین زبدة الاماثل و المقربین منوچهر بیک ایشیک آقاسی
باشی خاصه شریفه را که از جمله معتمدان و زمره مقربان است برفاقت سیادت
پناه عزت و معالی دستگاه میر ابو الهی روانه ملازمت علیه و خدمت سده سنیه گردانیده
بعد از تقبیل بساط فلک مناط و تسلیم سریر کواکب سماط و کلاء عالیشان را مامور داشتند
که توقیف او جایز نداشته رخصت معاودت ارزانی فرمایند مامول آنکه
شجره طیبه محبت ازلی را بزلال التفات ضمیر منیر نشو و نما داده چون ذات با
برکات صافی صفات مصدر کلام الطافت بیوسته محرک سلسله اتحاد
و خصوصیت قدیم بوده رجوع هرگونه مهم و مرام را از لوازم دوستداری شمرند
و باشارات و خدمات علیه مسرور و شادان سازند و اگر سانحه خیر واقع شده
باشد بمصاقل عفو و مرحمت مجلی ساخته التفات مجلی گردانند زیاده

اطناب باعث ترک ادب بدعا ختم کردن اولی وانسب حق سبحانه وتعالی آن ظلال
ربوبیت را از عروض زوال و انتقال مصون و نور ظهور جلالت را از احتجاب
تجلیات بطون و کمون مأمون داراد برب العباد بالنون والصاد والسلام

سواد نامه که نواب جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند ایضا بنواب شاه عباس نوشته

ستایش و نیایش عتبهٔ کبریاء احدیت جل جلاله قدس بجنابه آنکه اگر جمیع نقاط
عقول و جواهر اول قوم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهدهٔ
حرفی از آن کتاب و پرتوی از آن آفتاب بیرون نتوانند بر آمد اگر چه در دیدهٔ تحقیق
جمیع ذرات مکونات حمد ایزدی اند که از زبان بی زبانی بر آمده لسان و نعتند
زبانان بیدای ناپیدای حمد حقیقی را نه زبان و سر آب در از نیرس همان بهتر که کمند
اندیشه از کنگر جلال احدیت که جانها بیاکان آویخته اوست کوتاه داشته در
جلایل نعوت گروه قدسی شکوه حضرات انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة والسلام

در آمده اولا شرایف حالات و ثانیا نبایل عطایا که جمهور انام را از گروه
ضلالت و غوایت بشاه راه عنایت و هدایت آورده اند بر منابر تبلیغ ادا
نمود و شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طایفهٔ مقدسهٔ اهل بیت که راز داران
اسرار کبریا و پرده گشایان سرایر انبیا اند بران افزوده از ذروهٔ عزت و ادعا
رحمتی تازه کرد ولیکن چون بدین انصاف اتصاف ملاحظه میکند مدایح این
مظاهر کونی و الهی و معانی این مجامع انفسی و آفاقی را که منتهای تحقیق حق و
فانی در تجلیات مطلقند ظل محامد کبریای خداوندی و تلو صفات علیای ایزدی
می یابد شایسته آنست که از آن داعیه نیز دست باز داشته تکلم بچند از مقاصد
متعارفهٔ ارباب دول و دین که موجب حکمت عملی نظام سلسلهٔ امکانی بآن
منوطست در دیباجه اظهار نهد که چه آیینه در ضرورت روان کرم روان
مسالک دین و سراب و لان مناهل یقین که از ادای حمد اول ظهور و بطون

بنیش نهاد همت قدسی اساس داشته اند وباین دست آویز نیاز
مفیض سعادت خاص میگردد المنة لله تقدس وتعالی که مشاهده صفوت نامه
گرامی که مصحوب یادگار سلطان شده بود وداد وبسط ایام بهار ومناظر اعتدال لیل
ونهار اهتزاز بخش مهر اگین شد با وطرب آمیز شتغالی ودریاحین درد باغ روزگار
پیچیده بود که این گلدسته محبت وعلاقت درسان مشام یکتائی گشت آنکه در وقت
توقف سنبطر تمائیل خلت وودادرقم بذیر کلک ظهور شده بود لیعابت در موضع
خود جلوه استحسان وادفی الواقع روابط معنوی جهان اقتضا میکرد که این همه
دیر نکشد لیکن از ضهاد رو وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم آیات
قوی باسلاطین ممالک هندوستان واساطین این مرز وبوم که مشاطان حجلهٔ اول
آسمانی چهار دانگ هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود درین مدت مدید
این سواد اعظم که همه وسعت وفسحت درمیان چندین رایان خود رای وفرمان
روایان سپه آرای الحشام یافته بود وهولهٔ برسر تمرد وتجبر بوده باعث تورق
خاطر خلق الله میشدند بنیروی توفیق آسمانی به تسخیر اولیای دولت قاهره

درآمده از کریوهٔ هندوکوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سر
کشان وگردن فرازان از فرمان روایان زبردست وراجها ورایان بدمست
وافغانان کوه نشین کوتاه بین وبلوچان بادیه‌پیمای بادیه‌گزین وسایر قلعه‌نشینان
وزمین داران هند شمولاً واستقلالاً درظل اطاعت وانقیاد درآمدند ودر التیام
صدور وائتلاف قلوب طبقات انام شرایف مساعی مبذول شد وبمیامن
توفیقات غیبی آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین مینافت بوجه اتم بر ظهور یافت
واکنون که صوبهٔ پنجاب مستقر رایات منصوره شد مکنون خاطر حقیقت مناظر
بود که یکی از طرز دانان بساط عزت روانه شود درین اثنا مهمی تصحیح تسلیخ شد اعظم
آنها استخلاص عموم رعایا وکافهٔ سکنهٔ ولایت دلپذیر کشمیر از ایادی فتنه وتسلط
اوباش بود با وجود استحکام وانسداد طرق دار تفاع جبال وتراکم اشجار ووفور
کریوه ومغاک که عبور مواکب اوهام بی ارتقاب جبال مصاعب از آنجا صعب
توانند بود باستنشاق عروهٔ توفیقات الهی واستمداد از ارواح طیبهٔ حضرات ائمه
المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین باین شرف حکم عمومی عساکر منصوره
فرموده شد وچندهزار اخاد ترکش جابکدست منزل بمنزل پیش میرفتند ودر

قلع احجار و قطع اشجار بطولی نموده در تفتیح و توسیع طرق و مسالک
مسکوک شدند چنانکه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد و عموم
رعایا از الویهٔ معدلت استظلال نمودند و چون آن عزیمت که ممدوح
جمهور نظارگیان حسن صورت از عنایات مجدده الهی بود بخوبی نیز روان
کل زمین رسید و سجدات شکر الهی بجا آمده تا کوهستان تبت سیر کرده از راه
ولایت بنگش و دمتور که راهیست در نهایت صعوبت عبور نموده عرصهٔ کابل و
غزنین مخیم عساکر اقبال شد و تنبیه افغانان سباع سیرت قطع سریرت
که در ولایت دیجور و تیراه و شنکش که سنگ راه مترددان توران بودند و
تادیب بلوچان و دیگر صحرانشینان بهایم طبیعت ثعالب خدیعه که خار
راه مسافران ایران می شدند نیز بطریق استطراد روی داد و اصل در
توقف بعد از سنوح واقعهٔ ناگزیر حضرت علیین آشیانی انار الله برهانه
عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بقضای سبحانی وقوع
یافت و دریولا که ایلچی تحفه بیام رسید معلوم شد که آن اختلال روی در
کمی نهاده و مرآینه استماع این خبر خاطر نگران روی باطمینان آورد و در باطن

حقیقت تاسیس مرحمت که درینوقت برسیدن شایان آئین فتوت
و مروت نباشد درین هنگام چنان برسش بظهور رسد که هر نحو کومک و امداد
که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون قندهار در میان بود و میرزایان قندهار در لوازم
معاونت و مظاهرت آن دودمان عالی تکاسل و تغافل مینمودند و در مواقع
حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر وفاست مطلقا آثار یکجهتی بظهور
نیاورده اند و نیز عیاذا من ارفع که موطن صاحبان ناز و نعمت توسل نشسته
تقدیم نمیرسانیدند و منظور ضمیر حق بین باطن بود که اولا قندهار را یکسان خود بسپارم
ایان اگر شاه دولت روزافزون داشته باشند در اجرای سوالف ایام
نه اعانت و خدمت آن جانشین نقاوهٔ طیبین و طاهرین را ملتزم
شوند در بصورت افواج قاهره با ایشان متفق بوده هر گونه امدادی که منظور
خاطر آن قرة العین باشد بجای آورند لیکن چون میرزایان از منشیان آن
خاندان قدسی بودند بی آنکه استفسار شود و فرستادن جیوش منصوره در نظر
عوام کوتاه بین شنیده بعدم ارتباط متهم شد ازین اراده منصرف گشت درین اثنا
رستم میرزا در دو سعادت نموده و صوبهٔ مولتان که چندین مرتبه زیاده از قندهار

بنیست ... [illegible] ... بنیست

مخصوص بودن انحضرت روز قیامت بشفاعت خام بنیست و نهم مخصوص بودن آن

حضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید باین معنی که انچه پس پشت او

واقع میشد میدانست سی ام مخصوص بودن حضرت بخواب کردن چشم او و بیدار

بودن دل او باین معنی که اگر انحضرت در خواب میبود و کسی چیزی میگفت از ادراک

ان میبافت سی و یکم مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب ایشان سی و دوم حلال

بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر انحضرت را حرام است سی و سیم حرام بودن

شعر گفتن **فصل هفتم** در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح دایم

شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند ان عقد صحیح است

و بعد از دخول مهر المثل لازم است اگر بفرض کردن مهر راضی نشوند و لیکن سنت است

که دخول نکنند تا مهر را مشخص نسازند اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد

ایا ان نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است و سنت است که صداق

پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه است که زیاده از ان باشد ... [illegible]

رضی الله عنه ... [illegible]

... بآنحضرت بر ... پنجم غیر بودن ...

کردن ازاو بغیر لفظ طلاق وزنان غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوا
حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه ووطی کردن بی مهر چه غیر انحـ
هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیران حضرت را او
چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابند هشتم حرام بودن زنان ا
نهم واجب بودن مسواک کردن بر انحضرت دهم واجب بودن قربانی
یازدهم واجب بودن شب برخواستن وبنماز شب قیام نمودن بر انحـ
واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند واظهار کردن
بود واکر چه داند که دیکری براو انکار کرده باشد سیزدهم حرام بو
واجبی بر انحضرت بر قول بعضی از مجتهدین وتصدقات سنتی نیز برا
حرام بودن چشمک زدن برخلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف
دیکران حرام نیست مکر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوس
کردن وشعر کفتن شانزدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از انکه بعض
... هفدهم ...